

امام حسن عسکری علیہ السلام



مجتبیٰ صرفی پور



امام حسن عسکری علیه السلام

ولادت آن بزرگوار در روز 8 ربیع الثانی سال دویست و سی و دو هجری در شهر مدینه بوده است. مادرش حُدیث و پدرش امام هادی علیه السلام بوده است. نامش حسن و القابش زکی، عسکری، خالص، سراج و هادی بوده و به آن حضرت ابن الرضا نیز می گفته اند. کنیه حضرت ابامحمد بوده است. در سن بیست و دوسالگی به مقام امامت رسید و بعد از شش سال امامت، در سن بیست و هشت سالگی در هشتم ربیع الاول سال 260 به دست معتمد عباسی به شهادت رسید. مرقد شریفش در سامراء است.

"عسکری" صحیح است یا "عسگری"؟!

1. عسگری به معنای عقیم و بی دانه است؛ همانطور که انگور عسگری به جهت بی دانه بودنش به این نام مشهور شده است. لذا دشمنان از این شهرت برای اثبات عقیم بودن امام و عدم وجود امام زمان استفاده میکرده و میکنند!

2. در حالیکه عسکر محله ای بوده در شهر سامرا که لشکرگاه و محل توقف سپاه خلفای عباسی در آنجا قرار داشت.

3. خلفای عباسی برای زیر نظر داشتن فعالیت های فرهنگی، علمی و سیاسی امام هادی (علیه السلام)، آن حضرت را در سال 236 ه.ق از مدینه به سامرا انتقال و در محله

عسکر سکونت دادند. چون امام حسن عسکری (علیه السلام) و پدر بزرگوارش امام هادی (علیه السلام) در محله عسکر قرارگاه سپاه در شهر سامرا زندگی می کردند، به «#عسکری» لقب یافتند و این لقب مشترک بین آن حضرت و پدرشان امام هادی (علیه السلام) است و آنها را عسکریین گفته اند.

4. اگر بنا بود این لفظ به (گاف) نوشته یا تلفظ شود، باید امام هادی نیز عقیم می بود و از نعمت فرزند محروم تلقی میشد.

5. از سوی دیگر عسکر لفظی عربی است و اصولاً در زبان عربی حرف گاف وجود ندارد. پس آنچه صحیح است، عسکری (با کاف) است، نه عسگری (با گاف).

6. در به وجود آمدن شایعه عقیم بودن حضرت، عوامل مختلفی چون خلفای عباسی، جعفر کذاب و فردی به نام زبیری تأثیری به سزا داشتند. ابوهاشم جعفری گوید :

با امام حسن عسکری علیه السلام ، به صورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم : موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چه کنم ؟

ناگاه امام علیه السلام برگشت و فرمود : خدا اداء می کند . سپس همان طور که سواره بود ، خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود : پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است . آن را برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم : قرضم جور شد ، ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام علیه السلام برگشت و فرمود : خدا ادا می کند ، و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود : پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽¹⁾

عبادت امام حسن عسکری علیه السلام

نقل شده که : دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسکری علیه السلام کردند ، ولی بعد از مدتی هر دو نمازخوان شدند . وقتی از آنها سوءال شد که چرا این گونه شدید ؟ گفتند چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند ، و هرگاه به ما نگاه می کرد ، بدنمان می لرزید و حالی به ما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم .⁽²⁾

(1) ستارگان درخشان (2) همان

علم امام به حوادث آینده

ابو هاشم داود بن قاسم جعفری می گوید : ما چند نفر در زندان بودیم که امام عسکری علیه السلام و برادرش « جعفر » را وارد زندان کردند . برای عرض ادب و خدمت ، به سوی حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم . در زندان ، مردی جمحی (خ

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 399 .

ل : عجمی) بود و ادعا می کرد که از علویان است . امام علیه السلام متوجه حضور وی شد و گفت : اگر در جمع شما فردی که از شما نیست نمی بود ، می گفتم کی آزاد می شوید . آنگاه به مرد « جمحی » اشاره کرد که بیرون رود ، و او بیرون رفت . سپس فرمود : این مرد از شما نیست ، از او بر حذر باشید ، او گزارشی از آنچه گفته اید برای خلیفه تهیه کرده که هم اکنون در میان لباسهای اوست . یکی از حاضران او تفتیش کرد و گزارش را که در لای لباس پنهان کرده بود ، کشف کرد ، مطالب مهم و خطرناکی درباره ما نوشته بود⁽¹⁾ .

این حادثه نشان می‌دهد که حتی در زندان هم برای کنترل امام علیه‌السلام و شیعیان ،
مأمور مخفی گماشته بودند .

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، از تفاسیر روایی شیعه متعلق به قرن سوم هجری
قمری است. متن این تفسیر فقط تا اواخر آیات در سوره بقره می‌باشد. این تفسیر، مملو از
روایات و احادیثی راجع به فضائل قرآن و تاویل و آداب قرائت قرآن و احادیثی راجع به
فضائل اهل بیت علیهم السلام و عیوب دشمنان آنهاست. بحث‌های متعددی درباره سیره
نبوی و مناسبات آن حضرت با یهودیان نیز مطرح شده است

:انتساب تفسیر به امام عسکری علیه السلام

-مطالب این تفسیر را -محمد بن قاسم استرآبادی خطیب
مشهور به مفسر جرجانی از دو نفر از راویان شیعه، یعنی -ابوالحسن علی بن محمد بن
یسار- و -ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد- نقل کرده است. در مقدمه ای کوتاه، این دو
نفر در تفسیر، گفته اند که: ما بعد از به قدرت رسیدن پیشوای -زیدیه- یعنی -حسن بن
زید علوی- از ترس و وحشت، مجبور شدیم تا از شهر خود مهاجرت و به سامرا در خدمت
امام حسن عسکری رفتیم. حضرت از دیدن ما خوشحال شد و بعد از ده روز توقف در
محضر امام، حضرت موضوعاتی به ما املاء کرد که احادیثی در فضیلت قرآن و اهل قرآن
بود. بعد از آن، امام عسکری تفسیر قرآن را شروع کرد و مدت هفت سال که در خدمت
بودیم، هر روز آنچه امام متن تفسیر را تقریر می‌کرد، می‌نوشتیم

خط من ، گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است

یکی از یاران امام علیه‌السلام به نام « احمد بن اسحاق » می‌گوید : به حضور امام رسیدم و از

او درخواست کردم که چیزی بنویسد و من خط او بینم تا اگر نامه‌ای از او رسید ، خطش را بشناسم (و دشمن نتواند به نام امام علیه‌السلام نامه جعل کند) امام علیه‌السلام فرمود : خط من ، گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است ، اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی نگران نباش⁽²⁾ . . .

- (1) الفصول المهمه : ص 304 ؛ نور الأبصار : ص 166 ؛ كشف الغمه : ج 3 ، ص 222 ؛ اعلام الوری : ص 373 ؛ مناقب آل ابی طالب : ج 4 ، ص 437 .
(2) ابن شهر اشوب ، همان کتاب : ج 4 ، ص 433 .

هیچ کدام بر من سلام نکنید

یکی از یاران امام علیه‌السلام می‌گوید : ما گروهی بودیم که وارد سامرا شدیم و مترصد روزی بودیم که امام علیه‌السلام از منزل خارج شود تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم . در این هنگام نامه‌ای به این مضمون از طرف امام علیه‌السلام به ما رسید : هیچ کدام بر من سلام نکنید ، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند ، زیرا برای شما خطر جانی دارد⁽³⁾ !

-
- (3) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 269 .

مردم ! این حجت خدا است

عبدالعزیز بلخی می‌گوید : روزی در خیابان منتهی به بازار گوسفندفروش‌ها

نشسته بودم . ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که به سوی دروازه شهر حرکت می کرد . در دلم گفتم : خوب است فریاد کنم که : مردم ! این حجت خدا است ، او را بشناسید . ولی با خود گفتم در این صورت مرا می کشند ! امام علیه السلام وقتی به کنار من رسید و من به او نگریستم ، انگشت سبابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت ! من به سرعت پیش رفتم و بوسه بر پاهای او زدم . فرمود : مواظب باش ، اگر فاش کنی ، هلاک می شوی ! شب آن روز به حضور امام علیه السلام رسیدم . فرمود : باید رازداری کنید و گر نه کشته می شوید ، خود را به خطر نیندازید ⁽¹⁾ .

(1) مسعودی ، اثبات الوصی ، الطبع الرابع ، نجف ، المکتب الحیدری ، ص 243 .

فرزندان

تنها فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ، حضرت مهدی علیه السلام می باشد .

یاران

از جمله اصحاب معروف آن حضرت :

- 1 - احمد بن اسحاق قمی است که مسجدی به دستور آن حضرت و به نام آن حضرت ، در قم درست کرد و مرقدش در سر پل ذهاب است .
- 2 - اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی .
- 3 - عثمان بن سعید ، که پس از شهادت امام علیه السلام ، نایب خاص امام عصر علیه السلام شد .

کرامت امام عسکری علیه السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسکری علیه السلام بصورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟ ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند . سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم ! ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽²⁾

معجزات امام حسن عسکری علیه السلام

1 - احترام به سادات

شخصی از سادات به نام حسین ، در شهر قم به طور علنی شراب می خورد . روزی به در خانه احمد بن اسحاق اشعری ، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام رفت ، ولی وقتی که اجازه داخل شدن را خواست ، احمد به او اجازه نداد و سید با ناراحتی به خانه خود برگشت . بعد از مدتی ، وکیل امام یازدهم علیه السلام در سامراء به درب خانه امام علیه السلام رفته و اجازه شرفیابی خواست ، اما امام حسن عسکری علیه السلام به او اجازه نفرمودند . وقتی که احمد گریه و التماس زیادی نمود ، به او اجازه فرمودند . او خدمت امام علیه السلام

مشرف شد و عرض کرد : یابن رسول الله ! چرا با اینکه از شیعیان شما هستم ، اجازه نمی فرمودید که خدمتتان وارد شوم ؟ امام علیه السلام فرمود : « برای اینکه تو پسر عمومی ما را از درب خانه خود باز گردانیدی ! » احمد گریست و گفت : به خدا قسم ، فقط به این علت من او را راه ندادم تا اینکه از شراب خواری توبه کند ! امام علیه السلام فرمود : « راست می گوئی ، ولی در عین حال چاره ای نیست جز اینکه باید سادات را در هر حال احترام کنی و آنان را حقیر نشماری و نسبت به آنان توهین نکنی والا دچار خسران و ضرر خواهی شد ، زیرا آنان به ما منتسب هستند ! »

بعد از مدتی احمد به قم برگشت ، و هنگامی که اشراف قم به دیدار وی آمدند ، حسین نیز با آنان بود . همین که چشم احمد به حسین افتاد ، از جای خود بلند شد و او را استقبال کرد و در بالای مجلس جای داد ! حسین که این عمل را از احمد بعید و تازه می دانست ، علت این احترام را از او پرسید ؟ احمد جریان خود را با امام علیه السلام برای او گفت . وقتی که حسین این ماجرا را شنید ، از اعمال زشت خود پشیمان شد ، و توبه کرد و به خانه خود برگشت ، و آنچه شراب داشت به دور ریخت ، و ظروف و آلات شراب را شکست ، و از مردان باتقوا و اهل عبادت گردید ، و همیشه در مسجد مشغول اعتکاف بود تا اینکه از دنیا رفت ، و در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دفن گردید ⁽¹⁾ .

2 - رسیدگی به حوایج شیعیان در گرگان

جعفر بن شریف جرجانی می گوید : سالی در سامرا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و مقداری از اموالی که شیعیان داده بودند تا به امام علیه السلام برسانم به حضرت دادم و گفتم که : شیعیان شما در جرجان (گرگان) سلام می رسانند ! فرمود : مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی ؟ گفتم : چرا ، برمی گردم . فرمود : از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان مراجعت می کنی و روز جمعه سوم ربیع الثانی ، در اول روز وارد شهر می شوی . چون وارد شدی به مردم اعلام کن که آخر آن روز من به گرگان

خواهم آمد . در راه راست قدم گذار ! به درستی که خداوند تو را و آنچه با تو است را به سلامت به اهل و اولادت می‌رساند . و پسری برای پسرت (شریف) متولد شده که او را صلت نام گذار و به زودی خداوند او را به کمال برساند و از دوستان ما خواهد بود . من به امام علیه‌السلام عرض کردم که یابن رسول الله ! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شماست و به دوستان شما بسیار احسان می‌کند ، و هر سال بیشتر از صد هزار درهم به دوستان شما کمک می‌کند ، و از نعمت‌هایی است که خداوند نصیب جرجان کرده است ! امام علیه‌السلام فرمود : « خدا به ابراهیم جزای خیر بدهد ، و در عوض احسانی که به شیعیان می‌کند ، خداوند گناهان او را بیامرزد ، و او را پسری سالم که

(1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 28 .

قائل به حق باشد روزی می‌فرماید .

به ابراهیم بگو که نام پسرت را احمد بگذار ! »

راوی می‌گوید : از خدمت حضرت علیه‌السلام مرخص شدم . حج را به جا آوردم و به سلامت در روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز به شهر گرگان وارد شدم ، و چون مردم برای تهنیت آمدند به آنها گفتم که امام علیه‌السلام به من وعده داده است که آخر امروز به اینجا تشریف بیاورد . مهیا شوید و مسائل و حاجاتی که دارید آماده نمایید ! چون نماز ظهر و عصر را شیعیان خواندند ، همگی در خانه من جمع شدند . و ما متوجه نبودیم ، که ناگاه امام علیه‌السلام وارد شد ، و بر ما سلام کرد ، و ما امام علیه‌السلام را

استقبال نمودیم ، و دست شریفش را بوسیدیم ! امام علیه السلام فرمود : « من به جعفر بن شریف وعده کرده بودم که در آخر امروز به نزد شما می آیم . لذا نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم ، و به سوی شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم ! و اکنون که آمدم ، سوالات و حاجات خود را عرضه نمائید ! »

اولین کسی که از امام علیه السلام درخواستی داشت ، نضر بن جابر بود که گفت : یابن رسول الله ! پسر من چند ماه است که چشمش نابینا شده ، شما از خدا بخواهید که چشمانش را به او برگرداند ! امام علیه السلام فرمود : « او را بیاور ! » وقتی او را آورد ، امام علیه السلام دست شریف خود را بر چشمان او گذاشت و چشمان او شفا یافتند . سپس یک به یک آمدند و حاجت های خود را خواستند ، و امام علیه السلام حاجات آنها را برآورد و در حق همگی دعای خیر فرمود و در همان روز مراجعت فرمود⁽¹⁾ .

3 - سخاوت امام عسکری علیه السلام

محمد بن علی می گوید : « ما از نظر مالی وضع بدی داشتیم . به پدرم گفتم : کرم و سخاوت ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) مشهور است . اگر به خدمت او برویم به گمانم به ما نیز اکرام نماید ! پدرم قبول کرد و با او به طرف منزل امام علیه السلام حرکت

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 399 .

کردیم در راه پدرم گفت : دوست دارم که امام علیه السلام به من پانصد درهم بدهد تا دویست درهم لباس و دویست درهم غذا و صد درهم در بقیه مایحتاج زندگی صرف نمایم ! من نیز در دل گفتم : ای کاش امام علیه السلام به من نیز سیصد درهم بدهد که با صد

درهم الاغی بخرم و صد درهم را در خواستگاری زنی از جبل روم خرج نموده ، و صد درهم را هم در مخارج او صرف کنم !

چون به در خانه امام علیه السلام رسیدیم ! غلامی بیرون آمد و گفت : علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند ! وقتی که خدمت امام علیه السلام رسیدیم حضرت به پدرم فرمود : « چه چیز تو را از دیدار ما غافل ساخت ؟ »

پدرم گفت : مشغولی و کاهلی که از صفات من است ! بعد از ساعتی از خدمت حضرت بیرون آمدم . در دهلیز منزل ، غلامی آمد و کیسه‌ای به دست پدرم داد و گفت : پانصد درهم است . دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای غذا و صد درهم برای مایحتاج ، و کیسه‌ای به من داد و گفت : سیصد درهم است صد درهم بهای الاغ ، و صد درهم برای خرج عیال ، و صد درهم برای خواستگاری . ولی به جبل نرو ، بلکه به سورا برو ، که در آنجا گشایش برای تو خواهد بود .

من به دستور حضرت عمل کردم ، و در آنجا منافع زیادی نصیبم شد ، و امروز از برکت او صاحب دو هزار دینارم و احوالم روز به روز در ترقی است ⁽¹⁾ .

4 - آیا قرآن خالق است یا مخلوق ؟

ابوهاشم جعفری می گوید : « در دلم خطور کرد که آیا قرآن خالق است یا مخلوق ؟ در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام فرمود : ای اباهاشم ! الله خالق هر چیزی است و غیر از الله هر چه هست مخلوق است ! ⁽²⁾ » .

(1) حدیقه الشیعه : ص 698 .

(2) خاندان وحی : ص 712 .

5 - توطئه مستعین علیه امام علیه السلام

احمد بن حارث قزوینی می گوید : « من با پدرم در سامرا زندگی می کردیم و پدرم شغلش رسیدگی به اسب و استرهای منزل امام حسن عسکری علیه السلام بود .

مستعین ، خلیفه وقت ، صاحب استری بود که در زیبائی و بزرگی مانند نداشت ، ولی کسی نمی توانست بر او سوار شود و دهنه و زین بر او بنهد ، و همه رام کنندگان را آورده بودند ، ولی هیچکدام نتوانست او را رام کند ! یکی از ندیمان خلیفه به او گفت : چرا ابن الرضا (امام حسن عسکری علیه السلام) را دعوت نمی کنی ، که بیاید و سوار این استر شود که در آن صورت استر او را می کشد و تو از دست او راحت می شوی ؟

خلیفه امام علیه السلام را دعوت کرد و من و پدرم هم با امام رفتیم . چون امام علیه السلام وارد خانه خلیفه شد نگاهی به استر که در صحن خانه ایستاده بود کرد و نزد او رفت و دست بر کپلش گذاشت . من نگاه می کردم . دیدم استر عرق زیادی کرد ، به طوری که از آن استر عرق می ریخت . آنگاه امام علیه السلام نزد مستعین رفته و سلام کرد و مستعین خوش آمد گفت و حضرت را نزدیک خود نشاند ، و گفت : ای ابا محمد ! این استر را دهنه بزین ! امام به پدرم گفت : استر را دهنه بزین ! خلیفه گفت : شما خود دهنه اش کن ! امام رو لباسی خود را درآورد و به زمین گذاشت ، و رفت ، و استر را دهنه کرد و به جای خود برگشت . آنگاه خلیفه گفت : ای ابا محمد زینش کن ! حضرت به پدرم فرمود : استر را زین کن ! خلیفه گفت : شما خودت آن را زین کن ! امام علیه السلام دوباره برخاست و استر را زین کرد . خلیفه گفت : می توانی بر آن سوار شوی . امام علیه السلام فرمود : آری و امام بر استر سوار شد و بدون اینکه استر سرکشی کند او را در میان خانه دوانید و به خوبی با او راه رفت و برگشت و پیاده شد ! خلیفه گفت : چگونه استری است ؟ امام علیه السلام فرمود : مانندش در زیبائی و خوش راهی ندیده ام ! مستعین گفت : امیرالمؤمنین آن را به تو بخشید ! حضرت به پدرم فرمود : استر را بگیر ! پدرم استر را گرفته و یدک کشید و به

خانه حضرت برد⁽¹⁾ .

6 - قسم دروغ

اسماعیل بن محمد می گوید : « من سر راه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم و هنگامی که امام علیه السلام عبور می کردند ، خدمتشان رفتم و از بی پولی شکایت کردم و قسم خوردم که حتی یک درهم ندارم ! امام علیه السلام فرمود : با اینکه در فلان مکان ، صد دینار مخفی کرده ای ولی قسم دروغ می خوری ؟ ولی این مطلب را به تو نمی گویم برای اینکه پولی به تو ندهم ! ای غلام صد دینار به این مرد بده ! بعد امام علیه السلام فرمود : از صد دیناری که پنهان کرده ای محروم خواهی شد ! من صد دینار امام علیه السلام را خرج کردم و هنگامی که نیاز به پول داشتم ، سراغ پولی که پنهان کرده بودم رفتم ، ولی اثری از آنها نبود و بعدها فهمیدم که پسر آن پول ها را پیدا کرده و با خود برده است !⁽²⁾ »

7 - هدیه امام حسن علیه السلام

علی بن زید می گوید : « صاحب اسبی بودم که خیلی به او علاقه داشتم و در هر مجلسی از او سخن می گفتم : روزی با آن اسب خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم . حضرت فرمود : اسبت چه شد ؟ عرض کردم : آن را دارم و الآن از آن پیاده شدم و در مقابل خانه شماست ! فرمود : اگر می توانی تا شب نشده آن را با کسی که خریدار است عوض کن ! در این سخن بودیم که شخصی داخل شد و سخن حضرت را برید . من اندیشناک برخاستم و به خانه رفتم و جریان را به برادرم گفتم . او گفت من نمی دانم در این باره چه بگویم . خودم هم هر چه فکر کردم حیقم آمد و دلم راضی نشد آن را بفروشم تا شب شد . چون نماز عشاء را خواندم تیمارگر اسب آمد و گفت : مولای من ! اسبت مرد ! من غمناک شدم و فهمیدم که مقصود

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 314 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 28 .

امام از آن سخن این پیش آمد بوده است . چند روز گذشت و من خدمت آن حضرت رفتم و در دل با خود گفتم : کاش به جای آن اسبم ، حضرت یک چهارپائی به من می داد . همین که نشستم پیش از آنکه چیزی بگویم فرمود : آری به جای آن ، به تو مرکبی خواهم داد . ای غلام آن یابوی قرمز مرا به او بده ! سپس فرمود : این بهتر از اسب تو است پشتش هموارتر و عمرش درازتر است ⁽¹⁾ .

8 - انتقام از مستعین عباسی

علی بن محمد بن زیاد می گوید : « نزد یکی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بودم . نامه امام حسن عسکری علیه السلام را پیش رویش دیدم که حضرت نوشته بود : من از خدا انتقام این طاغی (مستعین عباسی) را خواستم . خدا او را بعد از سه روز خواهد گرفت ! چون روز سوم شد ، مستعین از خلافت خلع شد و آخر کارش به آن جا رسید که کشته شد ! ⁽²⁾ »

9 - ادای قرض

ابوهاشم جعفری می گوید : « روزی من به دنبال امام حسن عسکری علیه السلام به صحراء می رفتم و در آن بین که امام علیه السلام جلوتر از من می رفت و من پشت سر حضرت حرکت می نمودم ، در فکر قرض خود که وقتش رسیده بود افتادم و نمی دانستم از کجا آن را ادا کنم ! ناگاه حضرت رو به من فرمود و گفت : خدا ادا می کند ! و در همان حالی که روی زمین اسب بود خم شد و با تازیانه خود خطی در روی زمین کشید و فرمود : ای ابوهاشم پیاده شده و بردار و این موضوع را مخفی بدار ! من پیاده شدم و دیدم شمش طلا است ، آن را در کیسه خود گذاشتم و دوباره راه افتادیم ، و در دل با خود گفتم : اگر با این

طلا قرضم ادا شد خوب است و الا طلبکار را باید راضی کنم ! ولی ای کاش برای خرج زمستان هم کاری انجام می‌دادم !

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 318 .

(2) خاندان وحی : ص 714 .

در این فکر بودم که امام علیه‌السلام مثل بار اول رو به من کرد و به سوی زمین خم شد و خطی با تازیانه کشید و فرمود : پیاده شو و بردار و مخفی بدار ! پیاده شدم و شمش دیگری دیدم که برداشتم و هنگامی که به منزل خود برگشتم و حساب کردم دیدم که شمش اول مطابق بدهی‌ام است و شمش دوم مخارج لوازمی است که می‌خواستم برای زمستان بخرم .⁽¹⁾

10 - نماز باران واقعی

معتمد عباسی امر به حبس امام حسن عسکری علیه‌السلام نموده بود . در آن موقع مدتی بود که در سامرا به دلیل نباریدن باران ، قحطی شده بود و معتمد دستور داد که مردم برای نماز طلب باران از شهر بیرون بروند . سه روز مردم بیرون می‌رفتند و نماز می‌خواندند ولی خبری نشد ! بعد از مسلمانان ، مسیحیان به اتفاق عالیشان جاثلیق نصرانی و دیگر راهبان از شهر خارج شدند ! وقتی مشغول دعا شدند ، در میان آنها راهبی بود که تا دست به آسمان بلند کرد ابر پیدا شده و شروع به باریدن کرد ! روز دیگر تا این راهب دست به آسمان بلند کرد ابر و باران آمد ! با این واقعه در دل بسیاری تزلزل و شک پیش آمد به طوری که بعضی از مسلمانان به دین نصارا رغبت پیدا کردند ! خبر به خلیفه رسید و او که غم از دست رفتن خلافتش را می‌خورد ، دستور داد که امام علیه‌السلام را از زندان نزد او

حاضر سازند ! وقتی امام علیه السلام حاضر شد ، خلیفه گفت : امت پیامبر را قبل از اینکه گمراه شوند ، دریاب ! مسلمانان نماز استسقاء خواندند ، ولی از باران خبری نشد ولی نصاری دو روز رفتند و تا دست به دعا برداشتند ، باران آمد و اگر روز سوم بروند ، دین از دست می رود و مردم در تزلزل افتاده اند !

امام علیه السلام فرمود : غم مخورید که فردا از شهر خارج می شوم و کاری می کنم که

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 401 .

شک از دل ها زایل شود . و از خلیفه آزادی چند تن از خویشان خود را از زندان درخواست کرد که خلیفه قبول نمود . روز بعد همه مردم به همراه امام حسن عسکری علیه السلام برای نماز طلب باران از شهر خارج شدند . امام علیه السلام دستور داد که اول نصاری برای طلب باران دعا بخوانند ! چون راهبان شروع به دعا کردند ، از هر طرف ابر پیدا شد ! امام به شخصی فرمودند که برو و در میان دست های راهبی که پیشوا و عالم این عده است هر چه هست بیاور !

آن شخص رفت و استخوانی را از میان انگشتان راهب بیرون آورد ! امام علیه السلام فرمود که استخوان را در میان پارچه پوشانند ، وقتی که این کار را انجام دادند ، ابرها دور شدند و رفتند . امام علیه السلام دستور داد که راهبان و نصاری مجدداً دعا بخوانند ! آنان هر چه دعا و زاری کردند ابری پیدا نشد و مردم همه متعجب بودند ! خلیفه پرسید : این چه سرّی بود ؟ امام علیه السلام فرمود : هر گاه استخوان پیامبری ظاهر شود ، باران خواهد آمد و این

راهب گذرش به قبر پیامبری افتاده بود و استخوان آن پیامبر را برداشته بود و هر بار که آن را ظاهر می ساخت باران می آمد و اگر می خواهید امتحان می کنیم! چون استخوان را از میان پارچه درآوردند و بر روی دست گرفتند، ابرها پیدا شدند. امام علیه السلام فرمود: استخوان را بپوشانند. سپس امام علیه السلام به طور عادی نماز طلب باران را خواندند و از خدا طلب باران کردند، از برکت امام علیه السلام باران مستمر باریدن گرفت و قحطی تبدیل به ارزانی شد و شک ها زایل گشت و معتمد از امام علیه السلام عذرخواهی نمود و امام را احترام نمود⁽¹⁾.

11 - خواری و ذلت مهدی عباسی

احمد بن محمد می گوید: «مهدی عباسی خلیفه وقت دست به کشتار ترکان و وابستگان خود زد. من نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم که: سپاس خدای را که خلیفه را از ما، به خود سرگرم نموده است. زیرا من شنیده بودم که شما را تهدید

کرده و گفته است: من ایشان را از روی زمین بر می دارم!

(1) حدیقه الشیعه: ص 701.

امام علیه السلام در جواب نوشت: این سخن عمرش را کوتاه کرد. از امروز پنج روز بشمار؛ روز ششم مهدی عباسی پس از اینکه دچار خواری و ذلت می شود، کشته خواهد شد! و چنان شد که فرمود⁽¹⁾.

12 - از خدا بترسید!

یحیی قنبری می گوید: «امام حسن علیه السلام وکیل داشت که در خانه حضرت اطاقی گرفته بود و در آنجا زندگی می کرد. وکیل، غلام سفید رویی داشت. وکیل از خادم طلب عمل نامشروع نمود! خادم قبول کرد به شرط اینکه وکیل برای او شراب بیاورد. و مشغول

عمل نامشروع شدند . فاصله اطاق وکیل تا اطاق امام یازدهم ، سه اطاق قفل شده بود . وکیل
برایم تعریف کرد که ناگاه درها باز شدند و خود حضرت دم در آمدند و فرمودند : ای
فلان و ای فلان از خدا بترسید ! چون صبح شد امام علیه السلام خادم را فروخت و مرا هم از
خانه اخراج کرد !⁽²⁾

13 - حرکت قلم

ابوهاشم جعفری می گوید : « خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم و دیدم
که امام مشغول نوشتن نامه است . وقت نماز رسید . امام علیه السلام کاغذ را بر زمین
گذاشت و مشغول نماز شد . من نگاه کردم ، دیدم که قلم روی کاغذ حرکت می کند و
می نویسد تا اینکه تا آخر کاغذ را نوشت ، من چون این مطلب را دیدم به سجده افتادم .
امام بعد از نماز قلم را به دست گرفت و اجازه شرفیابی برای دیدار کنندگان را صادر
فرمود »⁽³⁾.

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 287 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 285 .

(3) منتهی الامال : ج 2 ، ص 41 .

14 - سخت گیری بر امام حسن عسکری علیه السلام

محمد بن اسماعیل گفت : « گروهی از بنی عباس نزد صالح ، رئیس زندان سامرا ، آمدند و
گفتند : بر امام حسن عسکری علیه السلام که در زندان است سخت بگیر و نگذار که راحت
باشد ! صالح گفت : می خواهید چه بکنم ؟ دو نفر را که در نظرم از همه شرورتر بودند
نگهبان او کردم . آن دو چنان اهل عبادت و نماز شده اند که خارج از حد است !

آنگاه دستور داد آن دو را آوردند ! وقتی آمدند به آن دو گفت : وای بر شما ! چرا شما به واسطه این مرد عوض شده‌اید ؟

گفتند : چه بگوئیم درباره مردی که در روز ، روزه است و همه شب را مشغول به عبادت خدا ، با کسی سخن نمی‌گوید و به غیر عبادت مشغول نمی‌شود ! چون به او نگاه می‌کنیم بند بند شانه‌هایمان به لرزه می‌افتد و چنان مجذوب می‌شویم که قدرت از دست ما می‌رود ! چون بنی عباس این را شنیدند ذلیلانه و مأیوسانه برگشتند !⁽¹⁾

15 - انگشتر نقره

ابوهاشم جعفری می‌گوید : « روزی به خدمت امام علیه‌السلام رفتم و در راه قصد کردم که از امام علیه‌السلام به عنوان تیمن و تبرک ، نگینی درخواست کنم و انگشتری ساخته و نگینی بر او بگذارم !

چون خدمت امام علیه‌السلام مشرف شدم و به صحبت مشغول شدیم . فراموش کردم درباره نگین انگشتر سخن بگویم . در وقت رخصت ، امام علیه‌السلام انگشتری را از دست مبارک بیرون آورد و به من داد و فرمود : تو نگینی می‌خواستی ! ولی ما انگشتری به تو می‌دهیم که از نقره است و دیگر نیازی نیست به زرگر بابت ساختن انگشتری

(1) خاندان وحی : ص 715 .

مزدی بدهی ! بر تو مبارک باشد »⁽¹⁾ .

16 - درندگان دور امام علیه‌السلام حلقه زدند

خلیفه وقت دستور داد که امام علیه السلام را در توقیف تحریر ، خادم مخصوص خود بگذارند ! او نسبت به حضرت سخت گیری می کرد و امام علیه السلام را آزار می داد ! همسر تحریر به او گفت : از خدا بترس ! تو نمی دانی چه کسی در خانه توست و اعمال صالح و عبادت امام علیه السلام را برای او شرح داد ! ولی تحریر گفت : به خدا او را نزد درندگان خواهیم انداخت !

او پس از اینکه از خلیفه اجازه گرفت ، حضرت را نزد درندگان انداخت ! و شک نداشتند که امام علیه السلام بدین وسیله از بین خواهد رفت ، ولی پس از چند ساعت مشاهده کردند که امام علیه السلام در حال نماز است و درندگان هم دور او حلقه زده اند !⁽²⁾

17 - دعا برای مصیبت زده

اشجع بن اقرع می گوید : « به امام علیه السلام نامه ای نوشتم و از حضرت خواستم از خدا بخواهند که درد چشمم زایل شود . یکی از چشمانم نابینا شده بود ، و دیگری در حال نابینا شدن بود .

امام علیه السلام در جواب ، مرقوم فرمودند : خداوند چشمانت را به تو برگرداند که همین طور شد و چشمانم سالم شدند و در آخر نامه نوشته بودند : خداوند به تو اجر دهد و ثوابت را زیاد کند ! چون این دعا را معمولاً برای آدم مصیبت زده می کنند ، در دل دچار غم و اندوه شدم و کسی هم از وابستگانم از دنیا نرفته بود . بعد از چند روز پسر طیب وفات کرد و فهمیدم تسلیت حضرت برای او بوده است »⁽³⁾ .

(1) حدیقه الشیعه : ص 702 .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 320 .

(3) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 285 .

18 - به دست مسیح مسلمان شدم !

فطرس از شاگردان بختیشوع پزشک معروف و طبیب مخصوص متوکل نقل می کند که امام حسن عسکری علیه السلام به دنبال او فرستاد تا یکی از شاگردان مخصوصش را به خانه حضرت بفرستد و او را فصد (خون گرفتن) کند .

بختیشوع مرا انتخاب کرد و به من گفت : مبادا در کاری با امام علیه السلام مخالفت کنی و او امروز در زیر این آسمان عالم ترین مردم است !

من خدمت حضرت رفتم و امام علیه السلام به من فرمود تا در حجره ای باشم تا مرا احضار کند ! در آن ساعتی که حضرت فرمود منتظر باش ، از نظر نجومی ساعت نیکی بود ، ولی هنگامی که حضرت مرا برای فصد طلید ساعت خوش یمنی نبود !

امام علیه السلام دستور داد که طشت بزرگی را برای این قصد آماده کردند و من رگ اکحل (دست) حضرت را فصد کردم که خون شروع به آمدن کرد و پیوسته خون می آمد تا

اینکه طشت پر شد ! امام علیه السلام فرمود : جریان خون را قطع کن ! من چنان کردم . امام علیه السلام دست خود را شست و روی آن را بست و مرا به همان حجره ای که بودم فرستاد . برای من غذای سرد و گرم از هر نوعی آوردند ، تا وقت عصر آنجا بودم و بعد مرا احضار نمود و فرمود : رگ را باز کن و دوباره طشتی آوردند و خون آمد تا طشت پر شد . امام علیه السلام دستور داد که خون را قطع کنم . سپس روی رگ را بست و مرا به حجره خود برگردانید .

صبح روز بعد امام علیه السلام مرا خواست و بعد از اینکه طشت را حاضر کردند ، دستور داد تا رگ را باز کنم . من رگ را باز کردم و خون از دست آن حضرت مانند شیر سفید بیرون می آمد تا طشت پر شد . در این موقع امام علیه السلام فرمود که خون را قطع کنم و رگ را بست و دستور داد که یک جامه دان لباس و پنجاه دینار برای من آوردند ، و فرمود : این را بگیر و مرا معذور بدار و برو !

من عطای حضرت را گرفتم و گفتم : سفارشی ندارید ؟ امام علیه السلام فرمود : به تو امر

می‌کنم که با آن کسی که از دیر عاقول با تو رفاقت می‌کند ، با او خوش رفتار باشی !

من نزد بختیشوع برگشتم و قصه را برای او نقل کردم . او گفت : همه حکماء گفته‌اند که حداکثر خونی که در بدن انسان می‌باشد ، هفت من است و این مقدار خونی که تو نقل می‌کنی اگر از چشمه آبی بیرون آمده بود عجیب و عجب‌تر از آن آمدن خونی مانند شیر است ! سپس بختیشوع یک ساعتی فکر کرد و تا سه شبانه روز مشغول خواندن کتب شد تا شاید برای این قصه ، علتی پیدا کند ، ولی چیزی پیدا نکرد و گفت : امروز در میان نصرانی‌ها پزشکی بالاتر از راهب دیر عاقول نیست ! کاغذی برای او نوشت و قصه را ذکر کرد و مرا مأمور کرد که کاغذ را برای راهب ببرم .

چون به دیر او رسیدم ، او را صدا زدم . از بالای دیر به من نگاه کرد و گفت : تو کیستی ؟ گفتم : من شاگرد بختیشوع هستم ! گفت : نامه‌ای داری ؟ گفتم : آری ! زنبیلی از بالا پائین فرستاد و من نامه در داخل آن گذاشتم و آن را بالا کشید و خواند و همان موقع از دیر پائین آمد و گفت : توئی آن کسی که او را فصد کردی ؟ گفتم : آری . گفت : خوشا به حال مادرت !

او سوار استری شد و حرکت کردیم و به سامرا آمدم . وقتی که رسیدیم یک سوم از شب باقی مانده بود . گفتم : کجا می‌خواهی بروی ؟ خانه استاد ما یا خانه خود ؟ گفت : خانه آن شخص !

قبل از اذان به در خانه حضرت رفتیم . وقتی که رسیدیم ، در باز شد و خادمی سیاه بیرون آمد و گفت : کدام یک از شما صاحب دیر عاقول هستید ؟ راهب گفت : منم فدایت شوم ! گفت : پائین بیا و به من گفت : استر رفیقت را نگه دار تا برگردد و دست او را گرفت و داخل منزل شدند .

من آنجا ایستاده بودم تا صبح شد و روز بالا آمد . آن وقت راهب در حالی که لباس‌های رهبانیت را درآورده بود و لباس‌های سفیدی به تن داشت و مسلمان شده بود بیرون آمد .

راهب به من گفت : مرا نزد استادت بختیشوع ببر ! نزد استاد رفتیم . وقتی که

چشم بختیشوع به راهب افتاد ، به سوی او دوید و گفت : چه شده که دست از نصرانیت کشیده‌ای ؟

گفت : مسیح را یافتم و به دست او مسلمان شدم ! گفت : مسیح را یافتی ؟ راهب گفت : آری ! نظیر مسیح را یافتم . در جهان از این معجزات فقط مسیح و یا مانند او انجام می‌دهند !

راهب مسلمان شده نزد امام حسن عسکری علیه السلام برگشت و از اصحاب حضرت شد تا زمانی که وفات یافت⁽¹⁾ .

19 - ملیکه دختری از روم

این معجزه مشترک بین امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌باشد که در این بخش نقل می‌شود : بشر بن سلیمان انصاری می‌گوید : امام هادی علیه السلام مرا خواستند و فرمودند : ای بشر ! تو از فرزندان انصار هستی و این دوستی بین ما و شما از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است و من تو را مفتخر به فضیلتی می‌کنم تا بر دیگر شیعیان برتری یابی ! امام علیه السلام نامه‌ای نوشته ، مهر بر آن زدند و دویست و بیست دینار در پارچه‌ای زرد بسته و به من دادند و فرمودند : به بغداد برو و در کنار پل فرات حضور پیدا کن . فردا قایقی خواهد رسید که غلامان و کنیزان فروشی در آن باشند . از میان تاجران به دنبال مردی به نام عمرو بن یزید بگرد و منتظر باش تا فرستادگان عباسیان و پولداران عرب به خرید آیند ! وقتی که کنیزان را برای فروش می‌آورند ، کنیزکی از فروخته شدن امتناع می‌کند و نمی‌گذارد کسی او را ببیند و یا صدایش را بشنود و لباس خزی پوشیده است با این اوصاف و از جمله نشانه‌ها آنکه ، یکی از خریداران می‌گوید به خاطر عفیف بودنش ، او را به سیصد دینار می‌خرم ! و کنیز می‌گوید : اگر ملک سلیمان را هم دارا باشی

من به تو علاقه ندارم ! فروشنده می گوید : ای کنیز ! چاره‌ای از فروش تو نیست ؟ ! و کنیز می گوید : شتاب نکن !

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 402.

خریداری که من به او رغبت دارم خواهد رسید !

ای بشر ! تو نزد فروشنده برو و بگو با من نامه لطیفی است که یکی از اشراف به زبان رومی نوشته است و آن را به کنیز بده تا اگر مایل باشد من وکیل او هستم که او را بخرم !
بشر می گوید : طبق دستور حضرت عمل کردم و چون کنیز نامه را دید گریست و به عمرو گفت : مرا به صاحب این نامه بفروش ! من با عمرو چک و چانه زدم و به دویست و بیست دینار او را خریدم و به خانه بردم . کنیز ، خوشحال و خندان نامه را بیرون آورد و بر آن بوسه می زد و بر چشم می مالید و فدای نامه می شد ، گفتم : نامه‌ای را می بوسی که هنوز صاحبش را ندیده‌ای ؟

گفت : ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیاء ، تو از خادمان او هستی ولی علم به حال او نداری و از کمالش بی خبری . گوش بده تا مقداری از حالاتش را بشناسی ؟ من ملیکه دختر یشوعا که پسر قیصر روم است ، هستم و مادرم از فرزندان حواریین است و نسبش به وصی مسیح ، شمعون می رسد ، جدم قیصر ، خواست تا مرا به برادر زاده خود دهد . دستور داد تا قسّيسان و رهبانان را جمع کردند و چهار هزار مرد از معتمدین لشکر حاضر شدند و تختی مزین به انواع جواهر از خزانه آوردند و در وسط قصر بر بالای چهل پایه‌ای قرار دادند و برادر زاده قیصر بر روی آن تخت رفت و دور او را صلیب قرار دادند و اسقف‌ها ایستادند و سفره‌های انجیل باز کردند و خواستند نگاه کنند ، که یک باره قصر

لرزید و صلیب‌ها از بالا افتادند و پایه‌های عرش از جای خود کج شدند و برادر زاده قیصر از تحت افتاد و بیهوش شد و رنگ از روی اسقف‌ها پرید و لرزه به اندامشان افتاد و رئیس آنان به قیصر گفت : مرا معاف بدارید که نشانه‌های بدی ظاهر می‌شود . قیصر دستور داد تا دوباره صلیب‌ها را راست کردند و مثل سابق کردند ، که ناگاه همان حوادث تکرار شد .

مردم متفرق شدند جدم قیصر غمگین گردید . آن شب من خواب دیدم که مسیح و شمعون با جمعی از حواریین جمع شدند و منبری از نور به جای تخت قیصر نهادند که به آسمان می‌رسید و محمد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با وصیش و فرزندان او آمدند و به مسیح نگاه می‌کردند . محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : یا روح الله ! من نزد تو آمده‌ام تا نسب خود را به نسب تو پیوندم و ملیکه را از وصی تو شمعون برای پسرم ابومحمد علیه‌السلام و به دست اشاره به او کرد ، خواستگاری می‌کنم ! مسیح به شمعون نگاه کرد و گفت : شرافت به تو روی آورده ، وصل کن رحم خود را به رحم آل محمد علیهم‌السلام ! او گفت : چنین کردم . بعد بر منبرها رفتند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه خواند و مرا به پسر خود ابومحمد علیه‌السلام تزویج کرد و مسیح و حواریین شاهد بودند ، من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را برای کسی بگویم کشته شوم . ولی در دلم علاقه زیادی به ابومحمد علیه‌السلام پیدا کردم ، به طوری که از غذا خوردن افتادم و جسمم نحیف گشت . پدرم که گمان می‌کرد بیمار شده‌ام ، هر طبیبی که در شهرهای روم بود بر بالین من آوردند ، ولی شفائی حاصل نشد . چون از درمان نومید شدند . پدرم به من گفت : ای روشنی چشم من ، آیا آرزوئی داری تا برآورده کنیم ؟ گفتم : اگر این اسیران مسلمان را از شکنجه نجات می‌دادی و آنها را آزاد می‌کردی ، امیدوار می‌شدم که مسیح و مادرش مرا شفائی دهند ! آنها این کار را کردند و من تلاش نموده و مقداری غذا خوردم و چون این را دیدند ، جد و پدرم خوشحال شدند و اسیران را اکرام کردند و من پس از چهارده شب ، فاطمه علیها‌السلام سیده زنان عالم را دیدم ، که به دیدار من آمد و مریم بنت عمران و هزار تن از کنیزان بهشتی همراه او بودند . مریم گفت : این زن سرور زنان جهان و مادر

شوهرت ابومحمد علیه السلام است . من خود را به آغوش او انداختم و می گریستم و از نیامدن ابومحمد علیه السلام شکایت کردم ، فاطمه علیها السلام گفت : علت نیامدن پسر من دیدار تو ، دین توست ، اکنون خواهرم مریم از دین تو تبری می جوید و تو اگر رضای خدا و رضای مسیح را خواهانی و دیدار ابومحمد علیه السلام را می خواهی ، بگو : اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان عليا ولي الله . چون شهادتین گفتم ، سرور زنان مرا به سینه خود گرفت ، و فرمود : منتظر باش ، که ابومحمد را نزدت می فرستم ! من بیدار می شدم و می گفتم : چه قدر به دیدار ابومحمد علیه السلام اشتیاق دارم . شب بعد او را در خواب دیدم و گفتم : چرا بعد از اینکه دلم را به دوستی خود مشغول کردی به من جفا نمودی ؟ فرمود : تأخیر من به علت شرک تو بود ، اکنون که مسلمانی ، من هر شب به دیدار تو می آیم . بشر می گوید : از او سؤال کردم : چگونه اسیر شدی ؟ گفت : ابومحمد علیه السلام شبی به من گفت که : جد تو به این زودی ها لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد و خودش هم به دنبال آن لشکر است . تو باید به همراه او باشی ، من هم چنین کردم و با جماعتی از غلامان و ندیمان از راهی می آمدم که طلایه دار مسلمانان بر ما افتاد و ما را اسیر کردند ، و در این مدت کسی نفهمید که من کیستم ، به جز تو و کسی که من نصیب غنیمت جنگی او شدم . سؤال کرد نامت چیست ؟ گفتم : نرجس . بشر سؤال کرد : عجیب است که تو رومی الاصل هستی ، ولی زبان عربی می دانی ! گفت : جدم اصرار داشت که مرا ادب بیاموزد و زنی مترجم مقرر کرده بود که هر صبح و شام به من عربی بیاموزد . بشر می گوید : من او را خدمت امام هادی علیه السلام بردم و امام علیه السلام به او فرمود : چگونه دیدی عزت اسلام و خواری نصرانیت و شرف محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام را ؟ او گفت : چگونه وصف کنم چیزی را ، که تو بدان عالمتری ؟ امام علیه السلام فرمود : بشارت می دهم به تو که فرزندی متولد نمائی که شرف و عزت عالم را پر از عدل و داد کند ، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد⁽¹⁾ .

محمد بن موسی می گوید : « به امام حسن عسکری علیه السلام از بدهکاری ، که بدهی خود را به من نمی پرداخت شکوه کردم . امام علیه السلام در جواب نوشتند : او به زودی می میرد و قبل از مردن بدهی خود را به تو ادا می کند . چیزی نگذشت که در خانه را زدند و شخص بدهکار پول مرا آورد و گفت : به خاطر معطلی مرا حلال نما ، از او

(1) حدیقه الشیعه : ص 706 .

علت این حالت را سؤال کردم ؛ گفت : در خواب امام یازدهم علیه السلام را دیدم که فرمود : برو طلب محمد بن موسی را بده و بدان که اجلت نزدیک شده و از او حلالیت بخواه !⁽¹⁾

21 - خدای واحد

محمد بن ربیع شیبانی می گوید : « در اهواز با مردی ثنوی مذهب (که به دو خدائی معتقدند) مناظره کردم و به سامراء برگشتم . بعد از آن ، در دلم علاقه ای به سخنان آن مرد احساس کردم . در خانه احمد بن خطیب نشسته بودم که دیدم امام علیه السلام از دارالعمه پیش می آید . وقتی به من رسید ، نگاهی به من کرد و به انگشت سبابه اشاره کرد و فرمود : احد - احد ، یعنی خدا را واحد بدان ! من با شنیدن این فرمایش حضرت غش کردم و افتادم⁽²⁾ .

22 - اعتقاد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

علی بن محمد می گوید : « در سامرا در بین دو دیوار با چند نفر نشسته بودیم . ناگاه امام علیه السلام را دیدیم که نزدیک ما شد ، وقتی به ما رسید ، دستی بر عمامه خود کشید و آن را برداشت و با دست دیگر بر سر خود کشید و به صورت یکی از ما خندید ! آن شخص

بلند شد و عرض کرد : شهادت می‌دهم که تو حجت خدا و اختیار شده الهی هستی !
ما گفتیم : چه اتفاقی افتاد ! گفت : درباره امامت من به امام حسن عسکری شک داشتم و
در دلم گفتم : اگر حضرت وقتی که به ما رسید ، عمامه را از سر برداشت ، من به امامت او
قائل می‌شوم !⁽³⁾

(1) بحارالأنوار : ج 50 ، ص 284 .

(2) بحارالانوار : ج 50 ، ص 293 .

(3) بحارالانوار : ج 50 ، ص 194 .

23 - اطلاع امام از نیت و اعمال

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام مردی از علویین از سامرا به سوی مناطق جبل
حرکت کرد . در راه با مردی از همدان ملاقات کرد و مرد همدانی از او پرسید ؟ از کجا
می آئی گفت : از سامراء . همدانی گفت : آیا منزلی با این نشانی در سامرا می‌شناسی ؟
گفت : آری . گفت : آیا از اخبار امام حسن عسکری علیه السلام چیزی می‌دانی ؟ گفت :
خیر . گفت : چرا به منطقه جبل می‌روی ؟ گفت : برای طلب فضل (مادی یا معنوی) .
همدانی گفت : من پنجاه دینار به تو می‌دهم ، بگیر و مرا به منزل امام حسن عسکری
علیه السلام برسان ! علوی قبول کرد و او را به منزل امام علیه السلام رسانید و اجازه ورود
گرفتند . وقتی وارد شدند ، امام علیه السلام در صحن منزل نشسته بود ، چون چشم امام
علیه السلام به همدانی افتاد ، فرمود : تو فلان شخص ، فرزند فلان نیستی ؟ گفت : چرا .

فرمود : پدرت سفارش‌هایی به تو کرد ، و از جمله راجع به ما هم وصیتی نمود . تو آمده‌ای که به آن عمل کنی و با تو چهار هزار دینار است . آن را بیاور ! همدانی گفت : آری ! درست است و پول‌ها را به امام علیه‌السلام داد . سپس امام علیه‌السلام به علوی گفت : تو برای فضل به سوی جبل رفتی و این مرد به تو پنجاه دینار داد و با او برگشته‌ای و ما هم به تو پنجاه دینار می‌دهیم .

24 - اگر امام تبسم نماید

ابوبکر فهفکی می‌گوید : « قصد داشتم از سامرا برای بعضی از امورات خود به مسافرت بروم . صبر نمودم تا روز موکب فرا رسید و در محله ابی‌قطیعه نشستم ، تا اینکه وجود مقدس امام عسکری علیه‌السلام ظاهر شد که به طرف دارالعامه می‌رفتند ، چون حضرت را دیدم در دل گفتم : وقتی حضرت رسید اگر خارج شدن من از سامرا خیر است ، حضرت به رویم تبسم فرماید !

چون حضرت به من نزدیک شدند به صورت من تبسم زیبایی کردند ، من هم از شهر خارج شدم . بعدها رفقایم می‌گفتند : خوب شد در شهر نبودی . طلبکاری که از تو طلب داشت ، به دنبالت بود و اگر به تو دست پیدا می‌کرد ، آبرویت را می‌برد ⁽¹⁾ .

25 - احسان به برادر

محمد بن عیسی می‌گوید : « در سامرا در مسجد زیید ، جوانی را دیدم که این کرامت را از حضرت برایم تعریف کرد : دو عمو داشتم و عموی بزرگ‌تر پولدار بود ولی عموی کوچک‌تر پولی نداشت ، روزی عموی کوچک‌تر ، ششصد دینار از اموال عموی بزرگ‌تر را سرقت کرد . عموی بزرگ‌تر به من گفت : خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام برو و از او بخواه که با برادر کوچک‌ترم صحبت بکند . شاید با بیان شیرینی که دارد ، او پول مرا پس بدهد . من به سامرا آمدم ، ولی از رفتن به خانه امام حسن عسکری علیه‌السلام خودداری کردم و گفتم : نزد وزیر سلطان می‌روم و به او شکایت می‌کنم ! وقتی پیش او رفتم ، او

مشغول بازی شطرنج بود ، لذا منتظر شدم تا بازیش تمام شود در این موقع شخصی از طرف امام عسکری علیه السلام آمد و گفت ، امام علیه السلام را اجابت کن ! چون خدمت امام علیه السلام رفتم ، فرمود : بنا بود اول شب نزد ما بیایی ، ولی پشیمان شدی ! برو که پولی که سرقت شده رد شده است ! و به برادر بزرگ بگو شکایت برادرش را نکند و به او احسان نماید و اگر به او احسان نمی کند او را نزد ما بفرستد تا ما به او عطا کنیم . چون خارج شدم ، غلام خبر داد که کیسه پیدا شده است !⁽²⁾

(1) بحارالانوار : ج 50 ، ص 273 .

(2) بحارالانوار : ج 50 ، ص 147 .

و نیز مسعودی در (اثبات الوصیة) نقل کرده که شدت کرد گرمی هوا بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش در رفتن در شارع برای نماز به آن حضرت و در برگشتن بعلاوه زحمتی که بر آن حضرت رسید از کثرت جمعیت و فشار مردم آن جناب را ، پس در وقتی که برگشت به منزل برود در بین راه رسید به دکان بقالی که آب پاشیده بود به طوری که خنک شده بود ، حضرت چون هوای خنک آنجا را دید سلام کرد بر آن مرد و رخصت خواست که آنجا بنشیند لحظه ای استراحت کند ، آن مرد اذن داد آن حضرت در آنجا نشست و مردم نیز اطراف آن جناب ایستادند ، در این هنگام جوان خوشرویی با جامه نظیف وارد شد در حالی که سوار بر استر اشهبی و جامه ای که در زیر قبا داشت سفید بود پس از استر پیاده گشت و از آن حضرت خواست که سوار

شود پس آن جناب سوار شد تا به خانه آمد و پیاده گشت و از عصر همان روز بیرون آمد از ناحیه آن حضرت توقیعات و غیر آن همچنان که از ناحیه والد بزرگوارش بیرون می آمد گویا مردم فاقد نشدند مگر شخص حضرت امام علی نقی علیه السلام را. (منتهی الامال)

شیخ مفید رحمه الله به سند صحیح از ابوهاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر امام حسن عسکری علیه السلام (کتاب یوم وليله) یونس را، فرمود: این کتاب تصنیف کیست ؟ گفتم : تصنیف یونس مولی آل یقطین ، فرمود: عطا فرماید حق تعالی او را به هر حرفی نوری در روز قیامت . و در روایت دیگر است که از اول تا به آخر آن تصفح کرد پس فرمود: این دین من و دین همگی پدران من است و تمامش حق است . (منتهی الامال ج 2

(

«داود بن اسود»، خدمتگزار امام که مأمور هیزم کشی و گرم کردن حمام خانه حضرت عسکری بود، می گوید: این چوب را بگیر و نزد «عثمان بن سعید» ببر و به او بده. من چوب را گرفته روانه شدم. در راه به یک نفر سقا برخورددم. قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کردم و به قاطر زدم. چوب شکست و من وقتی محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بوده است! بسرعت چوب را زیر بغل گرفته و برگشتم و سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت /// وقتی به در خانه امام رسیدم، «عیسی» خدمتگزار امام کنار در به استقبال آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: چرا کاری می کنی که مجبور به عذر خواهی شوی؟ مبدا بعد از این

چنین کاری کنی، اگر شنیدی کسی به ما ناسزا (هم) می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما، در شهر بد و دیار بدی به سر می بریم، تو فقط کار خود را بکن و بدان گزارش کارهایت به ما می رسد (سیره پیشوایان)

کنیز مرده است

«علی بن زید علوی» می گوید: امام عسکری - علیه السلام - مبلغی پول به من داد و فرمود: با این پول کنیزی بخر، زیرا کنیز تو مرده است. وقتی که به منزل برگشتم، دیدم کنیز مرده است! (سیره پیشوایان)

«ابو هاشم جعفری» می گوید: نیاز مالی خود را به اطلاع امام رساندم، امام کیسه ای حاوی پانصد دینار به من داد و فرمود: ابو هاشم! این را بگیر و اگر کم است عذر ما را بپذیر! (سیره پیشوایان)

شکایت از فقر

«محمد بن حسن بن میمون» می گوید: نامه ای به امام عسکری - علیه السلام - نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق - علیه السلام - نفرموده که: فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است، و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

هر گاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می گذرد. همچنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هر کس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقرّب به خدا) با ماست، و

کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت (سیره پیشوایان)
 امام عسکری - علیه السلام - به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه ها و رهنمودهای لازم، چنین یاد آوری می کند: صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

ای بزرگمرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خداست و هر کسی از بندگان را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می دهد. فرجام نیکو، تنها از آن پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد! (سیره پیشوایان)

پس از شهادت حضرت هادی، گروهی از خیانتکاران و نادانان، همچون «ابن ماهویه»، این پندار را که امام یازدهم محمد پسر امام هادی است نه امام حسن عسکری، دستاویز قرار داده و به اغوای مردم و منحرف ساختن افکار از امامت حضرت عسکری پرداختند. این عوامل دست به دست هم داده و موجب شک و تردید گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت در آغاز کار گردیده بود، چنانکه برخی از آنان در صدد آزمایش امام بر می آمدند و برخی دیگر در این زمینه با امام مکاتبه می کردند این تزلزلهای و تردیدها به حدی بود که امام در پاسخ گروهی از شیعیان در این زمینه با آزردهی و رنجش فراوانی نوشت: «هیچ یک از پدرانم، مانند من، گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند...» امام عسکری برای زدودن زنگار این شکها و تردیدها، و نیز گاه برای حفظ یاران خود از خطر، و یا دلگرمی آنان، و یا هدایت گمراهان، ناگزیر می شد پرده های حجاب را کنار

زده، از آن سوی جهان ظاهر، خبر دهد، و این، از مؤثرترین شیوه های جلب مخالفان و تقویت ایمان شیعیان بود.

«ابو هاشم جعفری» که قبلاً گفتیم یکی از نزدیکترین یاران امام بود، می گوید: هر وقت به حضور امام عسکری - علیه السلام - می رسیدم، برهان و نشانه تازه ای بر امامت او مشاهده می کردم

محمد بن علی سمري» که یکی از نزدیکترین و صمیمی ترین یاران امام بود، می گوید: حضرت عسکری - علیه السلام - طی نامه ای به من نوشت: «فتنه ای برای شما پیش خواهد آمد، آماده باشید».

بعد از سه روز در میان افراد بنی هاشم اختلافی روی داد. به امام نوشتم: آیا این همان فتنه است؟ حضرت پاسخ داد: «این، آن نیست! مواظب باشید!». چند روز بعد «معتز» کشته شد! امام حدود بیست روز پیش از قتل «معتز» به «اسحاق بن جعفر زبیری» نوشت: در خانه خود بمان، حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد! وی می

گوید: پس از آنکه «بريحه» کشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه ای که گفته بودید، رخ داد، اینک چه کار کنم؟ امام پاسخ داد: حادثه ای که گفتم، حادثه دیگری است! طولی نکشید «معتز» کشته شد!

«محمد بن حمزه سروي» می گوید: توسط «ابو هاشم جعفری» که از نزدیکترین یاران حضرت عسکری - علیه السلام - بود، نامه ای به آن حضرت نوشتم و در خواست کردم دعائی در حق من بکند تا توانگر شوم. امام به خط خود جواب داد: مژده باد بر تو! خداوند به این زودی تو را بی نیاز گردانید. پسر عموی تو «یحیی بن حمزه» در گذشت و وارثی ندارد، دارایی او که صد هزار درهم است بزودی به دست تو خواهد رسید. (سیره پیشوایان)

«ابو هاشم جعفری» می گوید: زندانی بودم. از فشار زندان و سنگینی غل و زنجیر به حضرت شکایت کردم. امام در پاسخ نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند. طولی نکشید از زندان خلاص شدم و نماز را در منزل خواندم! (سیره پیشوایان)
 «احمد بن محمد» می گوید: موقعی که «مهدی»، خلیفه عباسی، شروع به کشتار «موالی» کرد، طی نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشتم: شکر خدا که خلیفه گرفتاری پیدا کرده و فرصت مزاحمت به شما را ندارد، شنیده ام شما را تهدید می کرده و می گفته: «باید اینها را از روی زمین بردارم».

امام در پاسخ با خط خود نوشت: عمر او کوتاهتر از آن خواهد بود که این تهدیدها را عملی کند. از امروز بشمار، در روز ششم با خواری و خفت کشته خواهد شد. شش روز بعد، همان گونه که امام پیشگویی کرده بود، مهدی به قتل رسید. (سیره پیشوایان)

خدا بتو پسر عنایت می کند

«جعفر بن محمد قلانسی» می گوید: برادرم محمد که همسرش آبستن بود، نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشت و خواهش کرد که حضرت دعا کند زایمان همسرش بی خطر، و نوزاد او پسر باشد. امام در پاسخ نوشت: خداوند فرزند پسر به تو عنایت می کند، و «محمد» و «عبد الرحمن» دو اسم خوبی هستند. آن زن پسر آنهم دو قلو زایید، یکی را محمد و دیگری را عبدالرحمن نام نهادند (سیره پیشوایان)

نامه بدون مرکب

«محمد بن عیاش» می گوید: چند نفر بودیم که در مورد کرامات امام عسکری - علیه السلام - با هم گفتگو می کردیم. فردی ناصبی (دشمن اهل بیت) گفت: من نوشته ای بدون مرکب برای او می نویسم، اگر آن را پاسخ داد، می پذیرم که او بر حق است. ما مسائل خود را نوشتیم. ناصبی نیز بدون مرکب روی برگه ای مطلب خود را نوشت و آن

را با نامه ها به خدمت امام فرستادیم. حضرت پاسخ سؤالهای ما را مرقوم فرمود و روی برگه مربوط به ناصبی، اسم او و اسم پدرش را نوشت! ناصبی چون آن را دید از هوش رفت، و چون به هوش آمد، حقانیت حضرت را تصدیق کرد و در زمره شیعیان قرار گرفت. (سیره پیشوایان)

در صورتی که دویست دینار پنهان کرده ای! اسماعیل بن محمد می گوید: بر در خانه امام عسکری - علیه السلام - نشستیم. وقتی امام بیرون آمد، جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکوه کردم و سوگند خوردم که حتی یک درهم ندارم! امام فرمود: سوگند یاد می کنی، در صورتی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟! آنگاه افزود: این را برای آن نگفتم که به تو عطائی نکنم، و آنگاه رو به غلام خود کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بده. غلام صد دینار به من داد. خدای متعال را سپاس گفتم و باز گشتم.

حضرت فرمود: می ترسم آن دویست دینار را، در وقتی که بسیار نیازمند آن هستی، از دست بدهی. من سراغ دینارها رفتم و آنها را در جای خود یافتم. جایشان را عوض کردم و طوری پنهان ساختم که هیچ کس مطلع نشود. از این قضیه مدتی گذشت. به دینارها نیازمند شدم. سراغ آنها رفتم چیزی نیافتم و این امر بر من بسیار گران آمد. بعداً فهمیدم پسرم جای آنها را یافته و دینارها را برداشته و برده است! در نتیجه چیزی از آنها به دست من نرسید و همان طور شد که امام فرموده بود! در صورتی که دویست دینار پنهان کرده ای!

شخصی بنام «حلبی» می گوید: در سامراً گرد آمده بودیم و منتظر خروج ابو محمد (امام عسکری - علیه السلام -) از خانه بودیم تا او را از نزدیک ببینیم. در این هنگام نامه ای از

حضرت دریافت کردیم که در آن نوشته بود: «هشدار که هیچ کس بر من سلام نکند و کسی با دست، به سوی من اشاره نکند، در غیر این صورت جانتان به خطر خواهد افتاد!» در کنار من جوانی ایستاده بود، به او گفتم: از کجایی؟ گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: درباره امامت «ابو محمد» - علیه السلام - اختلافی پیش آمده است، آمده ام تا او را ببینم و سخنی از او بشنوم یا نشانه ای ببینم تا دلم آرام گیرد، من از نوادگان «ابوذر غفاری» هستم. در این هنگام امام حسن - علیه السلام - همراه خادمش بیرون آمد. وقتی که روبروی ما رسید، به جوانی که در کنار من بود، نگریست و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ جوان پاسخ داد: آری. امام فرمود: مادرت «حمدویه» چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. امام پس از این سخنان کوتاه از کنار ما گذشت. رو به جوان کردم و گفتم: آیا او را قبلاً دیده بودی؟ پاسخ داد: خیر. گفتم: آیا همین تو را کافی است؟ گفت: کمتر از این نیز کافی بود! (سیره پیشوایان)

پسر نه!

جعفر بن محمد می گوید: امام عسکری - علیه السلام - در راه حرکت می کرد و ما در رکاب او بودیم. من آرزو داشتم که دارای فرزندی شوم، در دلم گفتم: ای ابا محمد (عسکری) آیا من صاحب فرزندی خواهم شد؟ در این هنگام امام نگاهی به من کرد و با سر اشاره کرد که: آری. در دلم گفتم: پسر خواهد شد؟ حضرت با سر اشاره کرد که: نه! چندی بعد خدا فرزند دختری به ما داد! (سیره پیشوایان)

خطری تو را تهدید می کند

علی بن محمد بن زیاد می گوید: نامه ای از طرف حضرت به من رسید که: خطری تو را تهدید می کند، از خانه خارج نشو. در آن روزها یک گرفتاری برای من پیش آمد که از آن وحشت کردم، نامه ای به امام نوشتم و پرسیدم که: این همان خطر است؟ امام در پاسخ نوشت: خطری که گفتیم از این بدتر خواهد بود. طولی نکشید بخاطر «جعفر بن محمود»

تحت تعقیب قرار گرفتم، و از طرف حکومت برای دستگیر کننده من صد هزار درهم جایزه اعلام گردید! (سیره پیشوایان)

اعتقاد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

علی بن محمد می گوید: «در سامرا در بین دو دیوار با چند نفر نشسته بودیم. ناگاه امام علیه السلام را دیدیم که نزدیک ما شد، وقتی به ما رسید، دستی بر عمامه خود کشید و آن را برداشت و با دست دیگر بر سر خود کشید و به صورت یکی از ما خندید! آن شخص بلند شد و عرض کرد: شهادت می دهم که تو حجت خدا و اختیار شده الهی هستی! ما گفتیم: چه اتفاقی افتاد! گفت: درباره امامت من به امام حسن عسکری شک داشتم و در دلم گفتم: اگر حضرت وقتی که به ما رسید، عمامه را از سر برداشت، من به امامت او قائل می شوم! کسی با عفت تر و بهتر از امام عسکری نیست

«عبید الله بن خاقان» از درباریان و رجال مهم حکومت عباسی بود و پسرش «احمد» متصدی اراضی «قم» و مأمور اخذ مالیات این شهر و از ناصبیان (دشمنان امامان) شمرده می شد. حسن بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و دیگران آورده اند که روزی در مجلس او سخن از علویان و عقایدشان به میان آمد. «احمد» گفت:

من در «سامراء» کسی از علویان را از نظر روش و وقار و عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده خویش و تمامی بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد (امام عسکری) ندیدم. خاندانش او را بر بزرگسالان و سران خود مقدم می داشتند. در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همین وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند: ابو محمد، ابن الرضا (امام حسن عسکری - علیه السلام -) می خواهد وارد شود، پدرم با صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود. من از اینکه در بانان نزد پدرم از او با کنیه و با احترام یاد کردند، شگفت زده شدم، زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده بود او را به کنیه (89) یاد کنند، این گونه یاد نمی کردند. آنگاه مردی گندم گون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان و دارای هیبت و جلالت وارد شد.

چون چشم پدرم به او افتاد، از جا برخاست و چند گام به استقبال او رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین احترامی ابراز کرده باشد. پدرم دست در گردن او انداخت و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و بر جای نماز خود که در آنجا نشسته بود، نشانید، و خود، رو بروی او نشست و با او به صحبت پرداخت، و در ضمن صحبت، به او «فدایت شوم» می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم. ناگاه دربارنی آمد و گفت «موفق» عباسی (برادر خلیفه) آمده است و می خواهد وارد شود. معمول این بود که هرگاه «موفق» می آمد، پیش از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله در ورودی قصر تا مجلس پدرم در دو صف می ایستادند و به همی حال می ماندند و «موفق» از میان آنها عبود می کرد.

باری، پدرم پیوسته متوجه «ابو محمد» (امام عسکری - علیه السلام) بود و با او گفتگو می کرد تا آنگاه که چشمش به غلامان مخصوص «موفق» افتاد، در این موقع به او گفت: فدایت شوم اگر مایلید، تشریف ببرید، و به دربانان خود دستور داد او را از پشت صف ببرند تا «موفق» او را نبیند. ابومحمد برخاست و پدرم نیز برخاست و دست در گردن او انداخت و با او خداحافظی کرد و او بیرون رفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وه! این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کنیه یاد کردید و پدرم نیز با او چنین رفتار کرد؟!.

گفتند: او یکی از علویان است که به او «حسن بن علی - علیهما السلام -» می گویند و به «ابن الرضا» معروف است. تعجب من بیشتر شد و آن روز همه اش در فکر او و رفتار پدرم با او بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشاء می نشست و گزارشها و اموری را که لازم بود به اطلاع خلیفه برساند، بررسی می کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من آمدم و نزد او نشستم. کسی پیش او نبود. پرسید: احمد! کاری داری؟

گفتم: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم.

گفت: اجازه داری.

گفتم، پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین تواضع و احترام نمودی و در سخنان، به او «فدایت شوم» می گفتی و خود و پدر و مادرت را فدای او می ساختی؟! گفت: پسر من! او امام «رافضیان» (90)، «حسن بن علی» معروف به «ابن الرضا» است. آنگاه اندکی سکوت کرد. من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسر من! اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود، کسی از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست، و این به خاطر فضیلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اوست، پدر او نیز مردی بزرگوار و با فضیلت بود.

با این سخنان اندیشه و نگرانی ام بیشتر و خشمم نسبت به پدر فروتر شد. دیگر هم و غمی جز این نداشتم که درباره ابن الرضا پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد درباره او سؤال نکردم مگر آنکه او را در نظر آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتیم، همه از او به نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند. (بدین گونه) مقام او در نظرم بالا رفت، زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر آنکه در مورد او به نیکی سخن می گفت و او را می ستود... (سیره پیشوایان).

خواب بر سمت راست

احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و از او درخواست کرد نوشته ای به او بدهد آنگاه قلمی را هم که امام علیه السلام با آن نوشت از او مطالبه کرد و عرض کرد: فدایت شوم مطلبی در دل دارم که بخاطر آن غمگینم، می خواستم آن را از پدر شما سوال کنم که موفق نشدم.

حضرت فرمود: سوال تو چیست؟

عرض کردم: آقای من! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که خوابیدن پیامبران بر

پشت و خوابیدن مومنین به جانب راست و خوابیدن منافقین به جانب چپ و خوابیدن شیاطین برو و بطور دمر است ، آیا همین طور است ؟
حضرت فرمود: بله همین طور است . (اصول کافی ، باب مولد ابی الحسن بن علی علیه السلام ، ح 27).

نامگذاری به نامه ائمه علیهم السلام
هارون بن مسلم گوید: پسر ام احمد دارای فرزندی شد و من بسیار دوست داشتم که نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله گذارم . نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در لشکرگاه محاصره بود و از او خواستم تا نام و کنیه او را مشخص کند.
روز هفتم نامه امام علیه السلام بدستم رسید که در آن آمده بود نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله بگذار و برایم دعا کرده بود. (محجة البیضاء، ج 4، ص 328).

پاسخ به سوال ، درباره تفاوت ارث زن و مرد
شخصی به نام (فهفکی) که اشکال تراشی های ابن ابی العوجاء یکی از دانشمندان معروف مادی عصر امام صادق علیه السلام در ذهن او نیز راه یافته بود، به حضور امام حسن عسکری (ع) آمد و پرسید:
(چرا در اسلام ، سهم ارث زن نصف سهم مرد است ؟ آیا چنین قانونی ، یکنوع زورکوئی به زن بینوا نیست ؟)

امام حسن عسکری (ع) فرمود: برای زن ، جهاد واجب نیست ، و تاءمین معاش شوهر ، واجب است (بنابراین در امور دیگری مخارج سنگینی بر عهده مرد است ، نه بر عهده زن).

فهفکی می گوید: پیش خود (در ذهنم) گفتم : ابن ابی العوجاء به من گفت : همین سوال را از امام صادق علیه السلام نمودم ، او نیز چنین جواب داد، ناگاه امام حسن عسکری (ع)

به من رو کرد و فرمود: (آری ، این سوال ، از ابن ابی العوجاء است ، و جواب ما یکی است ، و همه ما امامان به همدیگر مربوط ، و مساوی هستیم). (اعلام الوری ، ص 355)
دقت در گناه شناسی

ابو هاشم جعفری (ره) که از دوستان و فقهاء و اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری (ع) بود ، می گوید: در محضر امام حسن عسکری (ع) بودم ، فرمود ، یکی از گناه نابخشودنی این است که شخصی (بر اثر غرور و کوچک شمردن گناه) بگوید:
لیتني لا اواخذ الا بهذا: (ای کاش برای گناهی جز این یک گناه ، باز خواست الهی نشوم).
با خود گفتم : (براستی ، معنی این سخن ، بسیار دقیق و ظریف است ، و سزاوار است که هر انسانی ، مراقب خود باشد و در مورد هر چیزی دقت کند) که گاهی انسان حرفی می زند و خیال می کند حرف خوبی زده ، غافل از آنکه ، همان حرف ، گناه نابخشودنی است .
ناگاه امام حسن عسکری (ع) به من رو کرد و فرمود: (درست فکر می کنی ای ابو هاشم ، که باید توجه دقیق داشت ، بدان که شرک (ریا) در میان مردم ، ناپیداتر از راه رفتن مورچه روی سنگ در شب تاریک ، و راه رفتن مورچه بر صفحه سیاه است). (اعلام الوری ، ص 355 و 356)

کرامت و بزرگواری امام عسکری (ع)
ابو هاشم جعفری (ره) گفت : به حضور امام حسن عسکری (ع) رفتم ، هدفم این بود که نگین انگشتی را از آن حضرت تقاضا کنم ، تا انگشتی بسازم و آن نگین را به عنوان تبرک ، بر سر انگشترم بگذارم ، ولی وقتی که به حضورش شرفیاب شدم ، به طور کلی آن تقاضا را فراموش کردم ، پس از ساعتی ، برخاستم و خداحافظی کردم ، همین که خواستم از محضرش بیرون بیایم ، انگشتی را به طرف من نهاد و فرمود: (تقاضای تو ، نگین بود ، ما به تو نگین را با انگشترش دادیم ، خداوند این انگشتر را برای تو مبارک گرداند). از این حادثه ، تعجب کردم ، که آن حضرت به آنچه در ذهنم پوشیده بود ، خبر داد ، عرض کردم : (ای آقای من ! براستی که تو ولی خدا و همان امامی هستی ، که خداوند فضل و اطاعت آن

امام را دین خود قرار داده است).

فرمود: غفر الله لك يا ابا هاشم : (خدا تو را ببخشد ای ابو هاشم). (اعلام الوری ، ص 355 و 356)

4 - اثر پیام امام حسن (ع) به فیلسوف عراق

اسحاق کندی از دانشمندان عراق بود، و مردم او را به عنوان فیلسوف و دانشمند بر جسته می شناختند، او کافر بود و اسلام را قبول نداشت ، حتی تصمیم گرفت کتابی درباره تناقض گوئی قرآن بنویسد، چرا که می پنداشت بعضی از آیات قرآن با بعضی دیگر (در ظاهر) سازگار نیست ، او نگارش چنین کتابی را شروع کرد.

یکی از شاگردان او به حضور امام حسن عسکری (ع) آمد و جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید، امام به او فرمود: (آیا در میان شما یک مرد هوشمند و رشید نیست تا با استدلال و منطق محکم ، استاد کندی را از نوشتن چنان کتابی باز دارد و او را پشیمان کند؟!)

شاگرد گفت : ما شاگرد او هستیم ، و از نظر علمی نمی توانیم او را قانع کرده و از عقیده اش منصرف کنیم .امام حسن (ع) به او فرمود: (من سخنی را به تو یاد می دهم ، تو نزد او برو، و چند روز او را در این کاری که شروع کرده ، کمک کن ، وقتی که با او دوست و همدم شدی ، به او بگو سوالی به نظرم رسیده می خواهم از تو بپرسم .

او می گوید: بپرس .

به او بگو: (اگر نازل کننده قرآن (خدا) نزد تو آید، آیا ممکن است که بگوید: مراد من از معانی این آیات ، غیر از آن معانی است که تو برای آن آیات فهمیده ای ؟)

استاد کندی می گوید: (آری ممکن است).

در این هنگام به او بگو: (تو چه می دانی ، شاید مراد خدا از آیات قرآن ، غیر از آن معانی باشد که تو فهمیده ای).

شاگرد نزد استاد اسحاق رفت ، و مدتی او را در تاءلیف آن کتاب ، یاری کرد، و با او همدم شد، تا روزی گفت : (آیا ممکن است که خدا غیر از این معانی را که تو از آیات قرآن

فهمیده ای ، اراده کرده باشی؟) استاد فکری کرد و سپس گفت : سوال خود را دوباره بیان کن ، او سوال خود را تکرار کرد.

استاد گفت : آری ممکن است خدا اراده معانی غیر از معانی ظاهری آیات قرآن کرده باشد ، زیرا واژه ها ، دارای احتمالات است .

سپس به شاگرد گفت : (راست بگو بدانم این سخن را چه کسی به تو یاد داده است ؟!) شاگرد گفت : (به دلم افتاد که از تو بپرسم).

استاد گفت : این سوال ، سوال بسیار مهم و سخن بسیار عمیق و بلند پایه ای است ، و از تو بعید است چنین سخنی سرزند.

شاگرد گفت : (این سخن را از امام حسن عسکری (ع) شنیده ام)

استاد گفت : (اکنون حقیقت را گفتی ، چنین مسائل جز از خاندان رسالت شنیده نمی شود).

آنگاه استاد ، تقاضای آتش کرد ، و تمام آنچه را درباره تناقض آیات قرآن نوشته بود ، به آتش کشید و سوزانید و نابود کرد. (مناقب آل ائمه ، ج 4 ، ص 424)

حفظ آبروی مسلمانان ، توسط امام حسن عسکری (ع)

عصر حکومت طاغوتی متوکل (دهمین خلیفه عباسی) بود ، او امام حسن عسکری (ع) را به جرم دفاع از حق ، در شهر سامره به زندان افکنده بود ، اتفاقا در آن سال بر اثر نیامدن باران ، قحطی و خشکسالی همه جا را فرا گرفته بود ، زمینهای کشاورزی خشک شده بود و دامها تلف شده بودند ، مسلمانان سه روز پی در پی برای نماز استسقاء (طلب باران) به صحرا رفتند و نماز خواندند ، ولی باران نیامد.

ولی روز چهارم ، جاثلیق (روحانی بزرگ مسیحیان به بیرون رفتند و دعا کردند ، در آن روز باران آمد.

مسلمانان روز پنجم به بیابان رفتند و نماز خواندند ، ولی باران نیامد ، همین موضوع باعث سرشکستگی مسلمین و آبروریزی شد ، عده ای در حقانیت دین اسلام شک کردند ، گفتگو و بگو مگو در این باره زیاد شد ، و بنابراین بود که روز ششم نیز مسیحیان همراه جاثلیق

خود به بیابان برای دعا بروند، اگر آن روز نیز مثل روز چهارم باران می آمد، آبروی مسلمانان در نزد مسیحیان، بیشتر می رفت، و شرمنده و خوار می شدند.

متوکل، بیاد امام حسن عسکری (ع) که در زندان بود، افتاد دستور داد آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، متوکل به آن حضرت گفت: ادرک دین جدک یا ابا محمد: (ای ابومحمد، دین جدت (اسلام) را دریاب).

آن روز که روز ششم بود، مسیحیان همراه جاثلیق به بیابان رفتند.

امام حسن عسکری (ع) به چند نفر از خدمتکاران نیز بیرون رفتند، آنگاه آن حضرت به یکی از غلامانش فرمود: تو نیز به میان جمعیت مسیحیان برو، هنگامی که جاثلیق برای دعا دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد، خود را به کنار او برسان، و در میان دو انگشت دست راستش، چیزی هست، آن را بگیر و بیاور.

آن غلام به میان مسیحیان رفت و در صف اول کنار جاثلیق ایستاد و همین که او دستهایش را به طرف آسمان برای دعا بلند کرد، غلام بی درنگ در بین دو انگشت دست راست او استخوانی که سیاه رنگ بود، برداشت، آن روز مسیحیان و جاثلیق هر چه دعا کردند، باران نیامد، و آسمان صاف و آفتابی شد. و مسیحیان شرمنده باز گشتند. متوکل از امام حسن عسکری (ع) پرسیده: این استخوان چیست؟

امامسأله (ع) فرمود: (این استخوان از قبر پیغمبری برداشته شده است، و هر گاه استخوان بدن پیامبری آشکار گردد باران می آمد). (مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 425)

به این ترتیب در آن روز، آبروی از دست رفته مسلمین، بجای خود آمد، و عزت و سر بلندی اسلام در نزد مسیحیان، حفظ گردد.

شکنجه گر زندان، در برابر عظمت مقام امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری (ع) در عصر خلافت متوکل، در زندانهای مختلفی حبس گردید، آن بزگوار را مدتی به زندان شکنجه گری خشن و پر تجربه و درنده خو، به اصطلاح به (نحریر) سپردند، او با بی رحمانه ترین روش، به امامسأله (ع) بر خورد می کرد، و زندگی

را بر آن حضرت ، تنگ و سخت گرفت .

همسر نحیر، که به پاره ای از مقامات معنوی و عبادات و سجده های امام در زندان آگاه شده بود، به نحیر می گفت : (از خدا بترس ، تو نمی دانی که چه شخصیت بلند مقامی را در زندان نگه داشته ای ، من ترس آن دارم که بلای سختی به تو برسد).

نحیر به جای اینکه تحت تأثیر گفتار همسرش قرار بگیرد، یک روز عصبانی شد و به همسرش گفت : (سوگند به خدا، او (امام) را در باغ وحش ، جلو درندگان می افکنم).

نحیر به اجازه مقامات بالا، همین کار را کرد، دستور داد آن حضرت را به درون باغ وحش بردند، و هیچگونه شک نداشت که درندگان ، آن حضرت را می خورند.

ولی پس از ساعتی ، نحیر و مأمورین زندان ، آن حضرت را دیدند که نماز می خواند، و درندگان در اطراف او حلقه زده و آرام و خاموش ایستاده اند، آنگاه دستور داد، تا آن حضرت را به خانه اش ببرند. (ارشاد المفید، 324 و 325)

7 - خصوصی بودن امام حسن (ع) با دوستان

ابو هاشم جعفری ، یکی از شاگردان و دوستان امام حسن عسکری (ع) بود، او چند روز، با امام حسن عسکری (ع) روزه مستحبی گرفت ، و هنگام افطار، همراه امام (ع) با هم افطار می کردند.

روزی بر اثر گرسنگی ، ضعف شدید بر ابو هاشم وارد شد، او آن روز طاقت نیاورد و به اطاق دیگر رفت ، و مخفیانه مقداری نان در آنجا یافت و آن را خورد و روزه اش را شکست ، سپس بی آنکه جریان را به امام (ع) بگوید، به حضور امام (ع) آمد و نشست .

امام حسن (ع) به غلام خود فرمود: (غذائی برای ابو هاشم فراهم کن ، زیرا او روزه اش را شکسته است).

ابو هاشم لبخندی زد.

امام (ع) به او فرمود: (ای ابو هاشم ! چرا می خندی ؟ اگر می خواهی نیرو پیدا کنی ، گوشت بخور، در نان قوت نیست). (مناقب آل ائمه ، ج 4، ص 439).

(

به این ترتیب امام حسن عسکری (ع) با کمال خوشروئی و خودمانی، با دوستان، بر خورد می کرد و چون پدر و فرزند با آنها رفتار می نمود، و مزاح می کرد، با اینکه دارای مقام بسیار ارجمند امامت بود.

گره گشائی مشکلات مسلمانان

ابوالفرات یکی از شیعیان عصر امام حسن عسکری (ع) بود، می گوید: ده هزار درهم از پسر عمویم طلب داشتم، چند بار نزد او رفتم و مطالبه کردم، او جواب منفی داد، و مرا با شدت رد کرد، سرانجام نامه ای برای امام حسن عسکری (ع) نوشتم و در آن نامه، جریان را یادآوری نمودم و عرض کردم که برای من دعا کن، تا پسر عمویم، پول مرا بدهد. آن حضرت، جواب نامه مرا داد، در آن نوشته بود که پسر عمویت بعد از روز جمعه می میرد، و قبل از مرگش، پول تو را خواهد داد.

قبل از روز جمعه پسر عمویم نزد من آمد و طلب مرا پرداخت، به او گفتم: (چطور شد که آنهمه نزد تو آمدم، طلب مرا نمی دادی، ولی اکنون خودت آمدی پرداختی؟). در جواب گفت: (در عالم خواب، با امام حسن عسکری (ع) ملاقات کردم، آن حضرت به من فرمود: (وقت مرگ تو نزدیک شده است، طلب پسر عمویت را بپرداز). (کشف الغمه، ج 3، ص 311).

(

رام شدن استر سرکش

احمد بن حارث قزوینی می گوید: با پدرم (حارث) در شهر سامره بودیم، پدرم نگهبان و سرپرست دامهای کاروان سرای منسوب به امام حسن عسکری (ع) بود، در آن هنگام، در نزد المستعین (دوازدهمین خلیفه عباسی) استری بود که از نظر زیبایی و قامت بلند و چالاکی، نظیر نداشت، ولی سرکش بود و نمی گذاشت کسی او را زین کند یا لگام بر دهانش ببندد، و یا کسی بر پشتش سوار شود.

گروهی از سواران با تجربه اجتماع کردند و هر گونه حيله و نيرنگی به کار بردند نتوانستند آن را رام کنند و بر پشتش سوار گردند، یکی از دوستان نزديک مستعين به وی گفت : (برای حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السلام) پیام بفرست ، به اینجا بیاید، یا بر این استر سوار می شود، و یا این استر او را خواهد کشت).

مستعين ، شخصی را نزد امام حسن عسکری (ع) فرستاد و آن حضرت ناگزير نزد مستعين رفت ، پدرم (حارث) نیز همراه آن حضرت بود، وقتی که امام حسن (ع) وارد خانه مستعين شد، من هم خود را به خانه او رسانيدم ، دیدم استر با کمال چالاکی در حیاط خانه ایستاده است ، امام حسن (ع) به طرف او رفت ، و دستی بر پشتش کشید، دیدم بدن آن استر آنچنان عرق کرد، که قطرات عرق از پیکرش می ریخت . سپس امام حسن (ع) نزد مستعين آمد، مستعين احترام نمود و خير مقدم عرض کرد، و سپس گفت : (ای ابو محمد! این استر را لگام کن ... امام حسن (ع) روپوشش را در آورد و کنار گذاشت ، و جلو استر رفت و دهان او را لگام زد، سپس نزد مستعين برگشت و نشست . مستعين گفت : این استر را زین کن ... حضرت بر خاست زین بر پشت استر نهاد و بست ، و سپس به جایگاه خود بازگشت .

مستعين گفت : می خواهی بر آن سوار شوی ؟

امام حسن (ع) فرمود: آری ، رفت و بر آن سوار شد، و چند قدمی ، با بهترین شیوه راه رفتن ، راه رفت و بازگشت و پیاده شد، مستعين گفت : این استر را چگونه می بینی ؟ امام (ع) فرمود: در زیبایی و راهواری ، بی نظير است . مستعين گفت : آن را به تو واگذار کردم .

امام حسن (ع) به پدرم (حارث) فرمود: افسار استر را بگیر، پدرم افسار آن استر را کشید و برد. (کشف الغمه ، ج 3، ص 285)

چگونگی شهادت امام حسن (ع) و سه نشانه صدق امامت حضرت مهدی (عج) ابو الادیان از خدمتکاران ، و نامه رسان امام حسن عسکری (ع) بود، هنگامی که امام حسن

(ع) بیمار و بستری شد، به همان بیماری که رحلت کرد، ابو الادیان را طلبید، و چند نامه به او داد و فرود: (این ها را به مدائن ببر، و به صاحبانش برسان و پس پانزده روز مسافرت وقتی که به شهر سامره بازگشتی، از خانه من صدای گریه و عزاداری می شنوی و جنازه مرا روی تخته غسل می نگری .

ابو الادیان می گوید گفتم : (ای آقای من ! اگر چنین پیش آید به چه کسی مراجعه کنم ؟) فرمود: به کسی رجوع کن که . (دارای سه علامت باشد):

1 - پاسخهای نامه های مرا از تو مطالعه کند که او قائم بعد از من است .

گفتم : نشانه بیشتر بفرمائید، فرمود:

2 - کسی که بر جنازه من نماز می خواند.

گفتم : باز نشانه بیشتر بفرمائید، فرمود:

آن کسی که از محتو او اشیاء داخل همیان خبر دهد، او قائم بعد از من است .

سپس شکوه امام ، مانع شد که سوال بیشتر کنم ، به سوی مدائن رفتم و نامه ها را به صاحبانشان دادم ، و پاسخهای آنها را گرفتم و پس از پانزده روز به سامره بازگشتم ، ناگاه همانگونه که فرموده بود صدای گریه و عزا از خانه امام حسن عسکری (ع) شنیدم ، به خانه آن حضرت آمدم ناگاه دیدم جعفر کذاب (برادر آن حضرت) در کنار در خانه ایستاده ، و شیعیان اطراف او را گرفته اند و به او تسلیت گفته و به او به عنوان امام حسن عسکری (ع) مبارکباد می گویند.

با خود گفتم : اگر امام ، این شخص باشد، مقام امامت تباه خواهد شد زیرا من جعفر را می شناختم که شراب می خورد و قمار بازی می کرد و با ساز و آواز سر و کار داشت ، نزد او رفتم و تسلیت و تهنیت گفتم ، از من هیچ سوالی نکرد.

سپس (عقید)(غلام آن حضرت) آمد و به جعفر گفت : ای آقای من جنازه برادرت کفن شد، برای نماز بیا، جعفر و شیعیان اطراف او وارد خانه شدند، من نیز همراه آنها بودم ، و در برابر جنازه کفن شده امام حسن عسکری (ع) قرار گرفتیم ، جعفر پیش آمد تا نماز

بخواند، همین که آماده تکبیر شد، کودکی که صورتی گندمگون، و موی سرش بهم پیچیده و بین دندانهایش گشاده بود به پیش آمد و ردای جعفر را گرفت و کشید و گفت: (تاخر یا عم فانا احق بالصلوه علی ابی): (ای عمو! به برگرد، من سزاوارتر به نماز خواندن بر جنازه پدرم هستم).

جعفر به عقب بازگشت در حالی که چهره اش تغییر کرده و غبار گونه شده بود. ج کودک جلو آمد و نماز خواند، و سپس آن حضرت را در کنار قبر پدرش امام هادی (ع) در شهر سامره به خاک سپردند.

سپس آن کودک به من گفت: پاسخهای نامه ای را که در نزد تو است بیاور، آنها را به آن کودک دادم و با خود گفتم: این دونشانه (1 - نماز 2 - مطالعه نامه ها) اما نشانه سوم (خبر از محتوای همیان) باقی مانده است.

سپس نزد جعفر کذاب رفتم دیدم مضطرب است، شخصی بنام (حاجز و شاء) به جعفر گفت: (آن کودک چه کسی بود؟) (حاجز می خواست با این سؤال، جعفر را در حجتش درمانده سازد).

جعفر گفت: (سوگند به خدا هرگز آن کودک را ندیده ام و نشناخته ام). ابوالادیان در ادامه سخن گفت: ما نشسته بودیم ناگاه چند نفر آمدند و جویای امام حسن عسکری (ع) بودند، دریافتند که آن حضرت از دنیا رفته است، پرسیدند: (امام بعد از او کیست؟).

مردم، با اشاره، جعفر را به آنها نشان دادند. آنها بر جعفر سلام کردند و به او تسلیت و تهنیت گفتند و عرض کردند: (همراه ما نامه ها و اموال است، به ما بگو نامه ها را چه کسی فرستاده و اموال، چه مقدار است؟!).

جعفر برخواست، در حالی که لباسش را تکان می داد، گفت: (از ما علم غیب می خواهید؟).

در این هنگام خادم (از جانب امام عصر علیه السلام) بیرون آمد و گفت: نزد شما نامه

هائی است از فلان کس و فلان کس (نام آنها را به زبان آورد) و در نزد شما همیانی است .
 که هزار دینار دارد، که ده دینار آن ، طلای روکش دارد.
 قمی ها آن نامه ها و همیان را به آن خادم دادند و گفتند: امام ، همان کسی است که تو را
 نزد ما فرستاده است (به این ترتیب سومین نشانه نیز آشکار شد).
 پس از این جریان ، جعفر کذاب نزد معتمد عباسی (پانزدهمین خلیفه عباسی) رفت و گفت
 : در خانه برادرم حسن عسکری (ع) کودکی هست که شیعیان به امامت او معتقدند.
 معتمد، دژخیمان خود را برای دستگیری آن کودک فرستاد، آنها آمدند و پس از جستجو،
 کنیز امام حسن (ع) بنام (صقیل) را دستگیر کرده و کودک را از او مطالبه کردند، او انکار
 و اظهار بی اطلاعی کرد و برای منصرف کردن آنها از جستجوی آن کودک ، گفت : من
 حمله از آن حضرت دارم (یعنی حامله هستم از حسن علیه السلام).
 ماموران آن کنیز را به ابن الشوارب قاضی سپردند (تا وقتی که بچه متولد شد آن را
 بکشند) در این میان عبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر از دنیا رفت ، و صاحب الزنج (امیر
 زنگیان) در بصره خروج کرد، و دستگاه خلافت سر گرم این امور شد و از جستجوی
 کودک منصرف گردیدند، و کنیز (صقیل) از خانه قاضی به خانه خود آمد. (کمال الدین
 شیخ صدوق ، ج 1، ص 150 - 152)

سخنانی از امام حسن عسکری علیه السلام

1 قَالَ أَمَّا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيَّنَّ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ، وَمَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوحِ فَرْقٌ. (68)
ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، حجت و خلیفه خود را برای بندگانش الگو و دلیلی روشن قرار داد، همچنین خداوند حجت خود را ممتاز گرداند و به تمام لغت ها و اصطلاحات قبائل و اقوام آشنا ساخت و نساب همه را می شناسد و از نهایت عمر انسان ها و موجودات و نیز جریات و حادثه ها آگاهی کامل دارد و چنانچه این امتیاز وجود نمی داشت ، بین حجت خدا و بین دیگران فرقی نبود.

2 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَامَةُ الْإِيْمَانِ خَمْسٌ: التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ، وَ صَلَاةُ الْاِخْدَى وَ خَمْسِينَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ، وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ. (69)
ترجمه :

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است : انگشتر به دست راست داشتن ، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحب)، خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» (را) در نماز ظهر و عصر (با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن ، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام انجام دادن .

3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي مِرِ اللَّهِ. (70)
ترجمه :

فرمود: عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست ، بلکه عبادت با تفکر و اندیشه در

قدرت بی منتهای خداوند در امور مختلف می باشد.

4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ: الْإِيْمَانُ بِاللَّهِ، وَنَفْعُ الْإِخْوَانِ. (71)

ترجمه :

فرمود: دو خصلت و حالتی که والاتر از آن دو چیز نمی باشد عبارتند از: ایمان و اعتقاد به خداوند، نفع رساندن به دوستان و آشنایان .

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، مُوَعِّدُهُمْ وَ مُخَالِفُهُمْ، مَا الْمُوَعِّدُونَ فَيَبْسِطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَ مَا الْمُخَالِفُونَ فَيَكْلِمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِدَابِهِمْ إِلَى الْإِيْمَانِ. (72)

ترجمه :

فرمود: با دوست و دشمن خوش گفتار و خوش برخورد باشید، اما با دوستان موعمن به عنوان یک وظیفه که باید همیشه نسبت به یکدیگر با چهره ای شاداب برخورد نمایند، اما نسبت به مخالفین به جهت مدارا و جذب به اسلام و احکام آن .

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّحَاقُ بِمَنْ تَرْجُو خَيْرٌ مِنَ الْمَقَامِ مَعَ مَنْ لَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (73)

ترجمه :

فرمود: تداوم دوستی و معاشرت با کسی که احتمال دارد سودی برایت داشته باشد، بهتر است از کسی که محتمل است شرّ جانی ، مالی ، دینی و... برایت داشته باشد.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَالْإِذَاعَةَ وَ طَلَبَ الرَّئَاسَةِ، فَإِنَّهُمَا يَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ. (74)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی ، چون هر دوی آن ها انسان را هلاک خواهد نمود.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَائِ اللَّهِ مِنْ فَضْلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ. (75)

ترجمه :

فرمود: مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حال تقیه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد.

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ. (76)

ترجمه :

فرمود: نیکوئی شکل و قیافه ، یک نوع زیبایی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت ، یک نوع زیبایی و جمال درونی انسان می باشد.

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ وَعَظَ خَاةً سِرّاً فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ. (77)

ترجمه :

فرمود: هر کس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده ؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است .

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ. (78)

ترجمه :

فرمود: کسی که در مقابل مردم بی باک باشد و رعایت مسائل اخلاقی و حقوق مردم را نکند، تقوای الهی را نیز رعایت نمی کند.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا قُبِحَ بِالْمُؤْمِنِ نَ تَكُونُ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ. (79)

ترجمه :

فرمود: قبیح ترین و زشت ترین حالت و خصلت برای مؤمن آن حالتی است که دارای آرزویی باشد که سبب ذلت و خواری او گردد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَكَ إِلَيْهِ. (80)

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به عهده گیرد و خود را مقصر بداند.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزٌ إِلَّا ذَلٌّ، وَلَا خَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا لَأَعَزَّ. (81)

ترجمه :

فرمود: حق و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد مگر آن که ذلیل و خوار گردید، همچنین هیچ شخصی حق را به اجراء در نیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است .

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارٌّ إِنْ رَى حَسَنَةً طِفْلاً هَا وَ إِنْ رَى سَيِّئَةً فَشَاهَا. (82)

ترجمه :

فرمود: یکی از مصائب و ناراحتی های کمر شکن ، همسایه ای است که اگر به او احسان و خدمتی شود آن را پنهان و مخفی دارد و اگر ناراحتی و اذیتی متوجه اش گردد آن را علنی و آشکار سازد.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشِيعَتِهِ: وَصِيكُمُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنَكُمْ مِنْ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ، وَطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ. (83)

ترجمه :

به شیعیان و دوستان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه کنید و در امور دین ورع داشته باشید، در تقرب به خداوند کوشا باشید و در صحبت ها صداقت نشان دهید، هر کس امانتی را نزد شما نهاد آن را سالم تحویلش دهید، سجده های خود را در مقابل خداوند طولانی کنید و به همسایگان خوش رفتاری و نیکی نمائید.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لَا خَوَانَهُ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصِّدِّيقِينَ، وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا. (84)

ترجمه :

فرمود: هر کس در دنیا در مقابل دوستان و هم نوعان خود متواضع و فروتنی نماید، در پیشگاه خداوند در زمره صدیقین و از شیعیان امام علی علیه السلام خواهد بود.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ يُكْتَبُ لِحَمَى الرَّبْعِ عَلَى وَرَقَةٍ ، وَيُعَلَّقُهَا عَلَى الْمَحْمُومِ : « يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا » ، فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ . (85)

ترجمه :

فرمود: کسی که ناراحتی تب و لرز دارد، این آیه شریفه قرآن در «سوره نبیاء، آیه 69» را روی کاغذی بنویسید و بر گردن او آویزان نمایید تا با اذن خداوند متعال بهبود یابد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَثُرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ ، وَ تَلَاوَةَ الْقُرْآنِ ، وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ . (86)

ترجمه :

فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال ، مرگ و حالات آن ، تلاوت و تدبیر قرآن ؛ و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول و اهل بیتش علیهم السلام را زیاد و به طور مکرر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن ها، ده حسنه و ثواب می باشد.

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَنْقُوصَةٍ وَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ ، وَالْمَوْتُ يَتِي بَغْتَةً ، مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَخْصَدُ نِدَامَةً . (87)

ترجمه :

فرمود: همانا شما انسان ها در یک مدّت و مهلت کوتاهی به سر می برید که مدّت زمان آن حساب شده و معین می باشد و مرگ ، ناگهان و بدون اطلاع قبلی وارد می شود و شخص را می رباید، پس متوجّه باشید که هرکس هر مقدار در عبادت و بندگی و انجام کارهای نیک تلاش کند فردای قیامت غبطه می خورد که چرا بیشتر

انجام نداده است و کسی که کار خلاف و گناه انجام دهد پشیمان و سرافکنده خواهد بود.

21 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ . (88)

ترجمه :

فرمود: همانا رسیدن به خداوند متعال و مقامات عالیّه یک نوع سفری است که حاصل نمی شود مگر با شب زنده داری و تلاش در عبادت و جلب رضایت او در امور مختلف .

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَقَادِيرُ الْغَالِبَةُ لَا تُدْفَعُ بِالْمُغَالَبَةِ ، وَالْأَرْزَاقُ الْمَكْتُوبَةُ لَا تُنَالُ بِالشَّرِّهِ ، وَلَا تُدْفَعُ بِالْأَمْسَاكِ عَنْهَا . (89)

ترجمه :

فرمود: مقدراتی که در انتظار ظهور می باشد با زرنگی و تلاش از بین نمی رود و آنچه مقدر باشد خواهد رسید، همچنین رزق و روزی هرکس ، ثبت و تعیین شده است و با زیاده روی در مصرف به جایی نخواهد رسید؛ و نیز با نگهداری هم نمی توان آن را دفع کرد.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَلْبُ الْإِحْمَقِ فِي فَمِهِ ، وَقَمُّ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ . (90)

ترجمه :

فرمود: اندیشه حمق در دهان اوست ، ولیکن دهان و سخن عاقل در درون او می باشد. (یعنی ؛ افراد حمق اول حرف می زنند و سپس در جهت سود و زیان آن فکر می کنند، بر خلاف عاقل که بدون فکر سخن نمی گوید).

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُؤْمِنُ بَرَكَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ . (91)

ترجمه :

فرمود: وجود شخص مؤمن برای دیگر مؤمنین برکت و سبب رحمت می باشد و نسبت به کفار و مخالفین حجت و دلیل است .

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ . (92)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش که طلب روزی که از طرف خداوند متعال تضمین شده تو را از کار و اعمال واجب باز ندارد (یعنی ؛ مواظب باش که به جهت تلاش دو کار بیش از حد نسبت به واجبات سست و سهل انگار نباشی .)

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُرَّةُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ . (93)

ترجمه :

فرمود: رو پیدا کردن و جرئ شدن فرزند هنگام طفولیت در مقابل پدر، سبب می شود که

در بزرگی مورد نفرین و غضب پدر قرار گیرد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُمِعَ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، تَرَى مَا تُحِبُّ. (94)

ترجمه :

فرمود: نماز ظهر و عصر را دنباله هم در اوّل وقت انجام بده ، که در نتیجه آن فقر و تنگ دستی از بین می رود و به مقصود خود خواهی رسید.

28 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَرَعَ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، عَبْدُ النَّاسِ مَنْ قَامَ الْفَرَائِضَ، زَهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، شَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ. (95)

ترجمه :

فرمود: پارساترین مردم آن کسی است که از موارد گوناگون شبهه و مشکوک اجتناب و دوری نماید؛ عابدترین مردم آن شخصی است که قبل از هر چیز، واجبات الهی را انجام دهد؛ زاهدترین انسان ها آن فردی است که موارد حرام و خلاف را مرتکب نشود؛ قوی ترین اشخاص آن شخصی است که هر گناه و خطائی را در هر حالتی ترک نماید.

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ، وَلَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْעَارِفُ. (96)

ترجمه :

فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی داند مگر آن که شکر گزار باشد و کسی نمی تواند شکر نعمتی را انجام دهد مگر آن که اهل معرفت باشد.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَيْتَنِي لَا أَوْءُ اخِذُ إِلَّا بِهَذَا. (97)

ترجمه :

فرمود: بعضی از گناهانی که آمرزیده نمی شود: خلافی است که شخصی انجام دهد و بگوید: ای کاش فقط به همین خلاف عقاب می شدم ، یعنی ؛ گناه در نظرش ناچیز و ضعیف باشد.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَشَسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَالِسَانَيْنِ، يَطْرَى خَاهُ شَاهِداً وَ يَكُلُّهُ غَائِباً، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ، وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ. (98)

ترجمه :

فرمود: بد آدمی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد؛ دوست و برادرش را در حضور، تعریف و تمجید می کند ولی در غیاب و پشت سر، بدگوئی و مذمت می نماید که همانند خوردن گوشت های بدن او محسوب می شود، چنین شخص دو چهره اگر دوستش در آسایش و رفاه باشد حسادت می ورزد و اگر در ناراحتی و سختی باشد زخم زبان می زند.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ التَّوَاضُعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ، وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ. (99)

ترجمه :

فرمود: یکی از نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر کس برخورد نمائی سلام کنی و در هنگام ورود به مجلس هر کجا، جا بود بنشیننی نه آن که به زور و زحمت برای دیگران جایی را برای خود باز کنی -

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ، مِمَّا تَوَاضَعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ. (100)

ترجمه :

فرمود: کسی که متکبر نباشد و موقع ورود به مجلس هر کجا جایی بود بنشیند تا زمانی که حرکت نکرده باشد خدا و ملائکه هایش بر او درود و رحمت می فرستند؛ از علائم و نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر شخصی برخورد نمودی سلام کنی .

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بِهَآوْءِكَ، وَلَا تُمَارِحْ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْكَ. (101)

ترجمه :

فرمود: با کسی جدال و نزاع نکن که بهاء و ارزش خود را از دست می دهی ، با کسی شوخی و مزاح ناشایسته و بی مورد نکن و گرنه افراد بر تو جریء و چیره خواهند شد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ آثَرَ طَاعَةَ بَوَى دِينِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى طَاعَةِ بَوَى

نَسَبَهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: لَأَوْءَ ثِرَتَكَ كَمَا آثَرْتَنِي، وَلَا شَرَّفَنَكَ بِحَضْرَةِ أَبَوَيْ دِينِكَ كَمَا شَرَّفْتَ نَفْسَكَ بِإِيثَارِ حُبِّهِمَا عَلَى حُبِّ بَوَى نَسَبِكَ. (102)

ترجمه :

فرمود: کسی که مقدّم دارد طاعت و پیروی پیغمبر اسلام حضرت محمّد و امیرالمؤمنین امام علیّ صلوات الله علیهما را بر پیروی از پدر و مادر جسمانی خود، خداوند متعال به او خطاب می نماید: همان طوری که دستورات مرا بر هر چیزی مقدّم داشتی، تو را در خیرات و برکات مقدّم می دارم و تو را همنشین پدر و مادر دینی یعنی حضرت رسول و امام علیّ علیهما السلام می گردانم، همان طوری که علاقه و محبتّ عملی و اعتقادی خود را نسبت به آن ها بر هر چیزی مقدّم داشتی.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَ الْأَدَبِ إِظْهَارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ. (103)

ترجمه :

فرمود: از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص دمصبیت دیده و غمگین، اظهار شادی و سرور کند.

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ، وَالْكَرَمُ طَبِيعَتَهُ، وَالْحِلْمُ خُلُقَتَهُ، كَثُرَ صَدِيقُهُ وَالشَّاءُ عَلَيْهِ. (104)

ترجمه :

فرمود: هرکس ورع و احتیاط در روش زندگیش، بزرگواری و سخاوت عادت برنامه اش و صبر و بردباری برنامه اش باشد؛ دوستانش زیاد و تعریف کنندگانش بسیار خواهند بود.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَرَفَ النَّاسَ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ، وَشَدَّهُمْ قَضَاءَ لَهَا، عَظَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا. (105)

ترجمه :

فرمود: هرکس حقوق هم نوعان خود را بشناسد و رعایت کند و مشکلات و نیازمندی های آن ها را برطرف نماید، در پیشگاه خداوند دارای عظمت و موقعیتی خاصی خواهد بود.

39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا، جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ حُسْنٍ فَنَحْنُ هَلُهُ، وَ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ. (106)
ترجمه :

فرمود: تقوای الهی را در همه امور رعایت کنید، و زینت بخش ما باشید و مایه ننگ ما قرار نگیرید، سعی کنید افراد را به محبت و علاقه ما جذب کنید و زشتی ها را از ما دور نمائید؛ درباره ما آنچه از خوبی ها بگویند صحیح است و ما از هر گونه عیب و نقصی مبرا خواهیم بود.

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَتَى عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ لِضَعْفَاءِ مُحِبِّينَا وَ هَلِ وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْأُنُورُ تَسْطَعُ مِنْ تِيجَانِهِمْ عَلَى رَسِّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجٌ بِهَاءٍ، قَدْ انْبَثَّتْ تِلْكَ الْأُنُورُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَ دُورِهَا مَسِيرَةٌ ثَلَاثِمِائَةٍ لَفٍ سَنَةٍ. (107)
ترجمه :

فرمود: آن دسته از علماء و دانشمندان شیعیان ما که در هدایت و رفع مشکلات دوستان و علاقه مندان ما، تلاش کرده اند، روز قیامت در حالتی وارد صحرای محشر می شوند که تاج کرامت بر سر نهاده و نور وی ، همه جا را روشنائی می بخشد و تمام اهل محشر از آن نور بهره مند خواهند شد.
پاورقی ها:

68- اصول کافی : ج 1، ص 519، ح 11.

69- حقیقه الشیعه : ج 2، ص 194، وافى : ج 4، ص 177، ح 42.

70- مستدرک الوسائل : ج 11، ص 183، ح 12690.

71- تحف العقول : ص 489، س 13، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 26.

72- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 261، ح 14061.

73- مستدرک الوسائل : ج 8، ص 351، ح 5، بحارالانوار: ج 71، ص د، ح 34.

74- بحارالانوار: ج 50، ص 296، ضمن ح 70.

- 75- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 261، س 15، بحارالانوار: ج 75، ص د، ضمن ح 42.
- 76- بحارالانوار: ج 1، ص 95، ح 27.
- 77- تحف العقول : ص 489 س 20، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 33.
- 78- بحارالانوار: ج 68، ص 336، س 21، ضمن ح 22.
- 79- تحف العقول : ص 498 س 22، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 35.
- 80- بحارالانوار: ج 71، ص 188، ح 15.
- 81- تحف العقول : ص 489، س 17، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 24.
- 82- بحارالانوار: ج 75، ص 372، ح 11.
- 83- اعیان الشیعة : ج 2، ص 41، س 30، بحارالانوار: ج 75، ص 372، ح 12.
- 84- احتجاج طبرسی : ج 2، ص 517، ح 340، بحارالانوار: ج 41، ص د، ح 5.
- 85- طب الائمه سید شبر: ص 331، س 8.
- 86- بحارالانوار: ج 75، ص 372، س 21، ضمن ح 12.
- 87- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 2، بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 19.
- 88- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 29، بحارالانوار: ج 75، ص 380، س 1.
- 89- اعلام الدین : ص 313، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 379، س د.
- 90- تحف العقول : ص 489، س 8، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 21.
- 91- تحف العقول : ص 489، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 20.
- 92- تحف العقول : ص 489، س 9، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 22.
- 93- تحف العقول : ص 489، س 14، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 27.
- 94- کافی : ج 3، ص 287، ح 6.
- 95- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 1، بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 18.
- 96- اعلام الدین دیلمی : ص 313، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 378، س 16.
- 97- غیبة شیخ طوسی : ص 207، ح 176، بحارالانوار: ج 50، ص 250، ح 4.

- 98- بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 14.
- 99- بحارالانوار: ج 75 ص 372 ح 9.
- 100- بحارالانوار: ج 78، ص 466، ح 12، به نقل از تحف العقول .
- 101- اعیان الشیعة : ج 2، ص 41، س 23، بحارالانوار: ج 75، ص 370، ح 1.
- 102- تفسیر الامام العسکری علیہ السلام : ص 333، ح 210.
- 103- بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 28.
- 104- علام الدین : ص 314، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 379، س د.
- 105- احتجاج طبرسی : ج 2، ص 517، ح 340.
- 106- بحارالانوار: ج 75، ص 372، س 18.
- 107- تفسیر الامام العسکری علیہ السلام : ص 345، ح 226.

ذکر مصیبت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

وقتی معتمد عباسی ، قاتل امام دهم علیه السلام ، به خلافت رسید ، پس از مدّتی دستور داد امام عسکری علیه السلام را که بیست و هشت سال داشت ، توسط زهر به شهادت برسانند ! عقید خادم امام علیه السلام گفت : در آن شبی که حال حضرت منقلب بود ، امام علیه السلام مقداری مصطکی (دارویی گیاهی) خواست . همین که این دارو را جوشاندند و برای امام علیه السلام آوردند ، فرمود : اول آبی بیاورید تا وضو بگیرم و نماز بخوانم . آب برای حضرت آوردیم ، و آن برگزیده خدا ، دستمالی بر روی زانوان خود گستراند و وضو گرفت و نماز صبح را به جای آورد . سپس ظرف مصطکی را به دست گرفت و خواست بیاشامد ، ولی دست مبارکش از شدّت ضعف و ناتوانی می لرزید و لب ظرف به دندانهایش می خورد .

در این موقع امام علیه السلام به من فرمود : داخل اطاق شو و کودکی را که در حال سجده است ، نزد من بیاور ! من داخل اطاق شدم و نگاهم به کودکی که سر به سجده نهاده و انگشت سبّابه خود را به طرف آسمان بلند نموده بود ، افتاد . من بر آن حضرت علیه السلام سلام کردم . آن جناب نماز خود را مختصر کرد و تمام نمود . من عرض کردم : سرور من می فرماید که شما نزد او بروید .

در این هنگام مادرش آمد و دست او را گرفت و خدمت امام علیه السلام برد . چون آن کودک خدمت امام علیه السلام رسید ، سلام کرد . همین که امام علیه السلام چشمش به او افتاد ، گریست و فرمود : ای سرور اهل بیت خود ! به من آب بیاشام که من می خواهم به نزد پروردگام بروم !

آن کودک ظرف دارو را به دست گرفت و به حضرت نوشاند

سپس امام علیه السلام به او فرمود : به تو بشارت می دهم که توئی صاحب الزمان ! توئی

مهدی! توئی حجت خدا بر روی زمین!...

و در همان وقت، امام علیه السلام به شهادت رسید⁽¹⁾.

موقعی که خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در شهر سامرا منتشر شد، قیامتی به پا شد! صدای ناله و شیون از عموم مردم بلند گردید... عموم بازاریان و مردم، چه صغیر و چه کبیر، همه وقتی از شهادت حضرت علیه السلام با خبر شدند، برای تشییع، اجتماع کردند.

همه وزرا و نویسندگان و تابعین خلیفه و بنی هاشم و علویان، برای تشییع حاضر شدند. شهر سامرا در روز شهادت امام عسکری علیه السلام، از کثرت ناله و شیون و ضجه مردم، مثل روز قیامت شده بود⁽²⁾.

ابو الادیان می گوید: در هنگام نماز بر بدن حضرت، برادر امام علیه السلام، به نام جعفر کذاب خواست بر حضرت، نماز بخواند که ناگاه کودکی گندم گون و پیچیده مو، گشاده دندان، مانند پاره ماه بیرون آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود: ای عمو! عقب بایست که من به نماز بر بدن پدرم از تو سزاوارترم! جعفر رنگش پرید و عقب ایستاد. آن کودک پیش ایستاد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند، و امام علیه السلام را در کنار امام هادی علیه السلام دفن نمود⁽³⁾.

(1) منتهی الامال.

(2) ستارگان درخشان: ج 13.

(3) منتهی الامال.

- امام حسن بن علی العسکری(ع) یازدهمین پیشوای شیعیان می باشد
- لقب‌های وی را هادی، نقی، زکی، رفیق و صامت ذکر کرده‌اند □▪
- لقب «ابن الرضا» نیز لقبی است که امام جواد(ع)، امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) □▪
- به آن شهرت یافته‌اند
- مادر ایشان(حُدیث یا سلیل) می باشد □▪
- لقب عسکری از آن جهت به ایشان داده شده که در شهر سامرا که به عسکر (اردوگاه) □▪
- یا شهر نظامی) نیز مشهور بوده، اقامت اجباری داشته است
- محدودیت‌های شدید حاکم بر زندگی امام عسکری(ع) سبب شد تا آن حضرت(ع) □▪
- برای ارتباط با شیعیان، نمایندگانی برگزیند
- عثمان بن سعید از نمایندگان خاص وی بود که پس از شهادت امام(ع) و آغاز عصر □▪
- غیبت صغری، به‌عنوان نخستین وکیل و نایب خاص امام زمان(ع) نیز ایفای نقش کرد
- یگانه همسر ایشان (نرجس) نام دارد □▪
- بر اساس غالب منابع شیعه و سنی، تنها فرزند آن حضرت، امام زمان(ع) مسمّی به □▪
- «محمد(ع)» است

اما طبق اقوال دیگر، برخی او را دارای ۳ پسر و ۳ دختر شمرده‌اند

- □ آن حضرت(ع) تنها یک برادر به نام جعفر داشت که نزد شیعیان به (جعفر کذاب) □ معروف است، او پس از درگذشت امام عسکری(ع)، ادعای امامت کرد وبا انکار تولد فرزندی برای ایشان، به عنوان تنها وارث، مدعی میراث آن حضرت(ع) شد
- □ امام حسن عسکری(ع) بیشتر عمر خود را در سامراء گذراند و مشهور است که ایشان □ تنها امامی است که به حج نرفت

: دوره امامت امام عسکری(ع) همزمان با سه خلیفه عباسی بود □

(معتز عباسی (۲۵۵-۲۵۲ق) ۱)

(مهدی عباسی (۲۵۶-۲۵۵ق) ۲)

(معتد عباسی (۲۷۹-۲۵۶ق) ۳)

مهدی در صدد قتل آن حضرت(ع) بر آمد، اما مُرد و معتد روی کار آمد □

: امام عسکری(ع) خطاب به مادر خویش فرمود □

«در سال ۲۶۰ به من اذیتی خواهد رسید که می ترسم من را دچار رنج و مشقت کند»

- □ عمر کوتاه امام(ع) و شهادت در ۲۸ سالگی، آن هم بدون سابقه بیماری و فاصله کوتاه رهایی آن حضرت از زندان تا مرگ که کمتر از یک ماه بود، شاهی دیگر بر توطئه خلافت در شهادت امام عسکری(ع) است

سرانجام امام حسن عسکری(ع) در اول ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری توسط معتمد □ ♦ مسموم شد و در هشتم همان ماه، در ۲۸ سالگی در سامرا به شهادت رسید و در خانه‌ای که پدر بزرگوارشان دفن شده بود، دفن گردید.

: منابع

اثبات الوصیه مسعودی، ص ۲۶۸ (۱)

الارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۱۱ (۲)

فرق الشیعه نوبختی، ص ۱۳۹ (۳)

سیره پیشوایان پیشوایی، ص ۴۵۲ (۴)

حکومت و سیاست در سیره امام حسن عسکری(ع) جعفریان، ص ۳ (۵)

جعفر کذاب

یکی از دردناک ترین داستان های انحراف در بعضی از خاندان اهل بیت (علیه السلام) داستان انحراف جعفر کذاب است. جعفر کذاب فرزند امام علی نقی امام هادی (علیه السلام) و برادر امام حسن عسکری است یعنی، به لحاظ شایستگی خانواده و بستر پرورش از پاکترین است. اطراف او را معصومین (علیه السلام) یا کسانی گرفته اند که تالی تلو معصومین (علیه السلام) بودند و انتظار می رفت که او خود از پاکترین انسان های زمان خود بعد از معصومین (علیه السلام) باشد که کما اینکه برخی از فرزندان دیگر امام هادی چنین بودند. اما چنین نشد، بلکه او از مدعیان دروغین امامت پس از امام حسن عسکری (علیه السلام) شد.

ناراحتی امام سجاد از انحراف جعفر

شاید اولین بار امام زین العابدین (علیه السلام) از جریان تلخ انحراف جعفر از ولایت امام زمان (علیه السلام) پرده برداشته باشند. «ابو حمزه ثمالی» از «ابو خالد کابلی» نقل می کند: از علی بن الحسین، امام سجاد (علیه السلام) پرسیدم، حجت و پیشوای ما، بعد از شما کیست؟ فرمود حجت و پیشوای شما پس از من، فرزندم محمد است که نام او در تورات باقر است زیرا که دانش را به خوبی میشکافد و پس از محمد، فرزندش جعفر است که نزد اهل آسمان صادق نام دارد. عرض کردم، آقای من چگونه نامش صادق است و حال آنکه همه شما صادق ید؟ فرمود: پدرم از پدرش (علیه السلام) روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند، آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب دنیا آمد او را صادق بنامید. چون پنجمین فرزندش که جعفر نام دارد بر خدا جرئت می کند و بر او دروغ می بندد و ادعای امامت می کند پس، او نزد خدا جعفر کذاب

است که افترا زننده به خداست و درباره خود ادعایی می کند که شایستگی آن را ندارد. او با پدرش هم مخالف است و بر برادر خود هم حسد می ورزد و راز الهی را در هنگام غیبت ولی خدا، افشا می کند.

سپس امام سجاد گریه شدیدی کردند و فرمودند: گویا جعفر کذاب را می بینم که خلیفه غاصب زمان خود را به تفتیش در امر آن ولی خدا - که در پرده نهان حفظ الهی قرار دارد - برمی انگیزد و حریم خانه پدر را به خلیفه وقت می سپرد. در حالیکه پیش از آن، خلیفه وقت از ولادت آن حضرت (امام عصر عج) خبر ندارد و امید دارد که بدینوسیله به آن حضرت دست یابد و ایشان را به شهادت رساند و ارثی را که از امام حسن عسکری (علیه السلام) به فرزندش امام عصر رسیده، به ناحق به تصرف خویش در آورد.

ناراحتی امام هادی علیه السلام در هنگام تولد جعفر

تنها، امام سجاد (علیه السلام) از انحراف جعفر ناراحت نبودند بلکه وجود این فرزند، موجب ناراحتی بعضی از امامان بزرگوار دیگر هم بود. از جمله، ناراحتی **امام هادی علیه السلام** در هنگام تولد جعفر است. ناراحتی **امام هادی علیه السلام** را، زنی به نام «فاطمه بنت محمد» اینگونه نقل کرده است:

وقتی جعفر بدنیا آمد در خانه **امام هادی علیه السلام** بودم همه اهل خانه به خاطر تولد این نوزاد شاد بودند اما، امام عسکری را شادمان ندیدم عرض کردم، مولای من چرا شما را در به دنیا آمدن این نوزاد شادمان نمی بینم؟ فرمودند: برای تو، دنیا آمدن جعفر اهمیتی ندارد! اما (نمی دانی) که دیری نخواهد گذشت که جمع زیادی از مردم را گمراه خواهد کرد (40).

بزرگترین انحراف جعفر کذاب که به سبب آن جعفر کذاب نامیده شده است، ادعای امامت بود وی علاوه بر ادعای امامت دچار انحراف اخلاقی دیگری هم بود.

انحرافات جعفر

أ) ادعای امامت و دشمنی با پدر، برادر و فرزند برادر

دعوی امامت و جانشینی امام حسن عسکری، معروفترین ادعای جعفر است اما روایات معصومین (علیه السلام) می توان استفاده کرد که وی ادعای جانشینی پدر خویش، امام هادی (علیه السلام) داشته و همچنین با آن حضرت هم مخالف بوده زیرا، در روایتی که نقل شد امام سجاد (علیه السلام) وی را به مخالفت با پدر و حسادت نسبت به برادر متصف فرموده اند به علاوه، امام هادی هم درباره وی می فرمایند

از فرزندم جعفر دوری کنید، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به نوح است (41). و امام عسکری هم درباره او فرمودند: مثل من و جعفر مثل مثل هاییل و قایل دو فرزند آدم (علیه السلام) است و اگر جعفر می توانست مرا می کشت ولی خداوند جلوی او را گرفت جعفر کذاب برای ننشستن بر کرسی امامت تلاش های زیادی کرد یکی از تلاش های او این بود که او پس از رحلت برادرش امام حسن عسکری، نزد یکی از عوامل خلیفه وقت به نام عبیدالله بن یحیی بن خاقان رفت که او را واسطه قرار دهد و از خلیفه یا از طرف عبیدالله به امامت شیعیان منصوب شود. احمد بن عبدالله می گوید: جعفر نزد پدر من آمد و گفت: مرا به همان مقامی منصوب کن که پدرم و برادرم داشتند و من در برابر آن، هر سال بیست هزار دینار برای تو هدیه می فرستم. پدرم به او گفت: ای احمق، سلطان، شمشیر و تازیانه اش را برای مقابله با کسانی که پدر و برادر تو را امام می دانستند برهنه کرد تا اینکه آنها را از این پندار برگرداند اما نتوانست، حال اگر پیروان پدر و برادرت تو را امام خود به شمار آورند تو نیازی به سلطان و غیر سلطان در این کار نداری و اگر آنها تو را امام ندانند به این مقام نخواهی رسید. این خواهش احمقانه جعفر موجب پائین آمدن منزلت او (42) نزد پدرم شد به گونه ای که دستور داد دیگر او را به درگاهش راه ندهند البته شیخ صدوق معتقد است که جعفر این خواهش را از خود خلیفه کرد و این پاسخ را با (43) اندکی تفاوت خود خلیفه به او داد

پس شهادت امام عسکری و ناامیدی از اینکه خلیفه وقت برای او کاری کند خود، برای

معرفی خویش به امامت دست به کار شد و با نامه نگاری به اصحاب امام عسکری خود را جانشین برادر خود معرفی نمود. جعفر، به صحابه امام عسکری نوشت: که علم به حلال و حرام نزد من است و همه دانش های مربوط به امامت را دارا هستم.

احمد بن اسحاق نقل می کند که بعضی از اصحاب امام عسکری نزد من آمدند و گفتند که جعفر برای آنها نامه ای با این محتوا نوشته است، و من نامه جعفر را از آنها گرفتم و نامه ای خطاب به امام عصر نوشتم و نامه جعفر را ضمیمه آن کردم.

امام زمان (علیه السلام) در جواب نامه احمد بن اسحاق پاسخ طولانی ای دادند که در ابتدای آن به این نکته اشاره فرمودند که جعفر نامه های دیگری را هم به دیگران داده است. در این نامه، حضرت، هدف از خلقت و انسان و ارسال و انزال کتب را بیان فرموده و سیر انتقال مقامات معنوی را از پیامبر به امامان معصوم توضیح داده اند و در این نامه، حضرت به نادرستی ادعای جعفر پرداخته اند و فرموده اند:

این مدعی دروغگو که بر خدا دروغ بسته است چنین ادعایی دارد در حالیکه نمی دانم چگونه می خواهد ادعای خود را اثبات کند، آیا با تفقهی که در دین دارد که والله او حلال را از حرام و درست را از خطا تشخیص نمی دهد، یا، با دانشی که خود دارد می خواهد ادعای خود را ثابت کند در حالیکه 9 هرگز حق را از باطل و محکم را از متشابه تشخیص نمی دهد و حد نماز را هم نمی داند، یا، با ورع خود می خواهد ادعای خود را به کرسی بنشاند.

در حالیکه، خدا گواه است که برای شعبده (یادگیری شعبده) چهل روز است که نماز واجب خود را ترک کرده است شاید خیر او به شما رسیده باشد که ظرف های مسکرات او منصوب و آثار گناهانش در برابر خدای عزوجل، مشهور است، یا، با معجزه و کرامتی می خواهد امامت خود را اثبات کند که اگر راست می گوید باید آنها را بیاورد یا، با استدلال می خواهد ادعای خود را به اثبات برساند که باید آنها را اقامه کند و یا، با شاهی دیگر، که باید آن را بیان کند.

حضرت در آخر نامه خویش می فرمایند: خدا حق را برای اهلش حفظ می کند و آن را در

جای خود قرار می دهد و خدای عزوجل بعد از امام حسن و حسین (علیه السلام)، امامت را (44) در دو برادر قرار نداده است

ادعای امامت جعفر از طریق نامه محمد بن عثمان عمری هم، به امام عصر عرضه شد و امام زمان (علیه السلام) در پاسخ محمد بن عثمان عمری فرمودند

خدا ترا راهنمایی کند و ترا ثابت نگه دارد اما اینکه درباره منکرین ولایت ما از اهل بیت ما و از پسر عموهای ما سؤال کردی پس بدانکه میان خدای عزوجل و هیچکس خویشاوندی نیست و هر کس که مرا انکار کند از من نیست و راه او مثل راه فرزند نوح است و راه (45) عمویم جعفر و فرزندش راه برادران یوسف (علیه السلام) است

یکی از نکات تاریخی که دروغ بودن ادعای جعفر را روشن می سازد روایتی است که شیخ صدوق به سند معتبر از ابوالادیان نقل کرده است. ابوالادیان در این روایت می گوید من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری بودم و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم، روزی بر ایشان وارد شدم در حالیکه، حضرت مبتلا به بیماری ای بودند که با همان بیماری رحلت فرمودند، چند نامه نوشتند و به من دادند و فرمودند اینها را به مدائن ببر؛ سفر تو پانزده روز طول خواهد کشید روز پانزدهم که به سامرا بر می گردی صدای شیون را از خانه من می شنوی و مرا در حال غسل دادن می یابی

من عرض کردم ای آقای من وقتی این حادثه رخ دهد چه کسی جانشین شماست؟ فرمودند: هر کس که جواب نامه های مرا درخواست کند جانشین من است، عرض کردم، نشانه دیگری بفرمائید فرمودند: هر کس که بر من نماز بخواند جانشین من است عرض کردم: نشانه دیگری بفرمائید، فرمودند: هر کس که بگوید در همیان چیست، جانشین من است. اما، هیبت امام عسکری به من اجازه نداد که پیرسم، جریان همیان چیست؟ با نامه ها به مدائن رفتم و جواب ها را گرفتم و روز پانزدهم - همانگونه که فرموده بودند - به سامرا برگشتم. ناگاه صدای شیوه را از خانه حضرت شنیدم و حضرت را در جایگاه غسل دیدم و ناگاه دیدم که برادر امام عسکری جعفر بن علی (جعفر کذاب) در خانه امام

عسکری ایستاده و شیعیان دور او را گرفته اند. رحلت امام عسکری را به او تسلیت و امامت او را تهیت می گویند با خود گفتم: اگر این امام باشد جریان امامت به فساد کشیده شده است. چون می دانستم که او اهل شراب خواری، قماربازی با، حوسق، و اهل نواختن طنبور است، پس جلو رفتم و تسلیت و تهیت گفتم. از من چیزی نخواست، سپس عقید یکی از خادمان جعفر جلو آمد و به جعفر گفت: آقای من! برادرت کفن شد پس بایست و بر جنازه اش نماز بگذار. جعفر وارد شد در حالیکه شیعیان دور او را گرفته بودند، جلو آمد تا بر برادرش نماز بگذارد تا خواست تکبیر نماز را بگوید طفلی گندمگون، با مویی پیچیده، و دندانهایی گشاده وارد شد و عبای جعفر را کشید و فرمود عمو عقب برو! من به نماز بر پدرم سزاوارترم. جعفر در حالیکه چهره اش متغیر شد و رنگ چهره اش زرد شده بود، عقب رفت. این طفل بر پیکر مطهر پدر خویش نماز خواند و آن حضرت را در کنار امام علی النقی دفن کرد.

سپس به من فرمود: ای بصری! جواب نامه هایی که با توست به من بده، نامه ها را به آن طفل دادم و با خود گفتم: تاکنون دو نشانه ظاهر شده است و تنها قضیه همین مانده است. من به سراغ جعفر و «هویزفر» رفتم «حاجز و شاء» برای اینکه حجت را بر جعفر تمام کند به او گفت: آقای من این طفل که بود؟! جعفر گفت: به خدا قسم، تاکنون او را ندیده بودم و او را نمی شناسم، در حالیکه در آنجا نشسته بودیم گروهی از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری (علیه السلام) را گرفتند. به آنها گفته شد که آن حضرت از دنیا رفته اند. گفتند: حالا جماعت سراغ چه کسی برویم؟ مردم به جعفر بن علی اشاره کردند، این جماعت نزد جعفر رفتند و به او تسلیت و تهیت گفتند و به او گفتند: به همراه ما اموال و نامه هایی هست پس بگو که این نامه ها از چه کسانی است؟ این اموال چقدر است؟ جعفر در حالیکه لباس های خود را خاک می کشید گفت: شما از ما می خواهید که علم غیب بدانیم؟! ناگاه خادمی از سوی امام عصر (علیه السلام) وارد شد و گفت: نامه ها از فلان شخص و فلان شخص است، در همین شما هزار دینار است که ده تایی آنها اشرافی هایی است که روکش

طلا دارد. جماعت اهل قم نامه ها و اشرافی ها را تحویل خادم دادند و به او گفتند: آنکس که ترا فرستاده است که این نامه ها و اموال را بگیری او امام است. دنبال این قضیه جعفر سراغ معتمد عباسی رفت و این قضیه را نقل کرد و نقل این قضیه موجب شد که معتمد دستور داد «صیقل» کنیز حضرت را دستگیر کردند و از او خواستند که امام عصر را نشان دهد، او هم هر گونه اطلاعی از حضرت را انکار کرد و برای اینکه آنها به دنبال آن طفل نگردند ادعا کرد که از حضرت عسکری فرزندی در رحم دارد و او را به «ابن ابی الشوارب» سپردند که وقتی طفل بدنيا آمد، او را بکشند که ناگاه «عبیدالله بن یحی بن خاقان» از دنیا رفت و «صاحب الزنج» در بصره قیام کرد، این دو قضیه موجب شد (46) که از کنیز امام عسکری غافل شدند و او از خانه قاضی ابن ابی شوارب خارج شد.

(ب) شرب خمر و عیاشی

جعفر غیر از دعوی امامت و جانشینی امام علی النقی و ادعای جانشینی امام عسکری، به فسق و فجورهای دیگری هم مبتلا بود. در نامه ای که از امام عصر (عج) به احمد بن اسحاق نقل کردیم، تصریح شده بود که او فردی تارک الصلاة و مبتلا به معاصی مختلفی بوده و از جمله، در این نامه، اشاره ای به شراب خواری وی شده است و در حدیث امام عسکری که در ابتدای این بخش گذشت به صراحت تمایل جعفر به قتل امام عسکری و در روایت امام زین العابدین تمایل وی به قتل امام زمان (علیه السلام) ذکر شده است. علاوه بر روایاتی که از چند امام معصوم (علیه السلام) نقل شده است و جای خدشه ندارد، در تاریخ زندگانی امام عسکری از قول بعضی از اصحاب ائمه و از بعضی کسانی که در زمان امام عسکری حضور داشتند، مشکلات اخلاقی دیگری برای جعفر بیان شده است. از جمله آنها همان است که از ابو الادیان نقل کردیم که وی می گوید: من از پیش می دانستم که جعفر فردی شراب خوار، قمارباز و اهل طنبور است.

افزون بر اینها، شیخ صدوق از گروهی نقل می کند:

در شعبان سال 278 یعنی حدود 18 سال یا بیشتر، پس از شهادت امام عسکری به مجلس

احمد بن عبیدالله بن یحیی ابن خاقان - که از عوامل خلیفه در گرفتن خراج از اهل کوره قم بود - حاضر شدیم در آنجا بحثی از آراء و مذهب نوادگان ابوطالب که در سامره مقیم هستند به میان آمد. احمد بن عبید الله از امام عسکری (علیه السلام) تمجید زیادی کرد و گفت: من در یکی از مجالس پدرم حاضر بودم که ناگاه به پدرم خبر دادند امام عسکری - که به او ابن الرضا می گفتند - پشت درب است پدرم چنان احترامی به او کرد که نسبت به هیچ کس سابقه نداشت. احمد بن عبیدالله، جریان تمجید و تجلیل های پدرش را نسبت به امام عسکری به صورت مفصل نقل می کند و می گوید: در همان مجلس یکی از اشعری مذهب ها، به پدرم گفت: ای ابابکر، برادرش جعفر چگونه بود؟ پدرم در جواب گفت: جعفر کیست که از احوال او پرسی؟! یا نام او را در کنار نام ابن الرضا بگذاری! جعفر مردی متجاهر به فسق، لالایی در گفتار و کردار، شدیداً شارب الخمر و پست ترین و هتاکترین فردی است که حسن عسکری نزد خلیفه آمد و کاری کرد که فکر نمی کردم تا این حد پست و رذل باشد. او پنج نفر از خادمان خلیفه را برای تفتیش خانه امام عسکری (47)...برد و آنها را نگهبان منزل آن حضرت قرار داد.

این روایت هم، به روشنی مبتلا بودن جعفر کذاب را به معاصی مختلف بیان می کند. از جمله شواهد تاریخی بر مبتلا بودن جعفر به شراب خواری، جریانی است که ابو هاشم جعفری - که خود از اصحاب و دوستان امام عسکری (علیه السلام) است - نقل کرده است. او می گوید: در زندان خلیفه وقت بودیم که امام عسکری (علیه السلام) و برادر حضرت، جعفر را به زندان آوردند. من و جعفر به استقبال امام عسکری رفتیم و پیشانی ایشان را بوسیدیم و ایشان را بر تشکی که کنارم بو نشاندم. جعفر هم کنار حضرت نشست. ناگاه جعفر با صدای بسیار بلند فریاد زد «واشیطناه» که نام کنیز او بود حضرت به او فرمود ساکت باش، کسانی که آنجا بودند فهمیدند که این فریاد ناشی از حالت مستی در او (48) بود.

ج) تصرف میراث امام زمان

یکی دیگر از خطاهای جعفر کذاب که امام زین العابدین هم در حدیث خود به آن اشاره فرموده اند، این بود که می خواست بخشی از میراث امام عسکری را که به امام زمان (علیه السلام) تعلق داشت به تصرف خود در آورد. از جمله روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد از شیخ صدوق است که با واسطه های از قنبر کبیر غلام امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که وقتی جعفر بر سر تصرف میراث امام عسکری درگیر بود ناگاه امام عصر (علیه السلام) از جایی نامعلوم نزد جعفر آمد و به او فرمود: ای جعفر چرا متعرض حق من می شوی؟! او سپس غایب شد. جعفر متحیر و بهت زده شد و پس از آن، هر چه جعفر به این طرف و آن طرف نگاه کرد، حضرت را ندید.

همچنین هنگامی که جده امام زمان مادر امام عسکری از دنیا رفت قنبر کبیر تصمیم داشت آن حضرت را طبق وصیتش در خانه امام عسکری دفن کند. جعفر ادعا کرد این خانه از آن من است و نباید جده امام زمان در آن دفن شود. ناگاه امام زمان (علیه السلام) ظاهر شدند (49) و به جعفر فرمودند: ای جعفر! آیا این خانه توست؟! سپس غایب شدند.

(د) فروختن دختری از نسل جعفر طیار

یکی از کارهای نادرست دیگر جعفر این بود که دختری از نوادگان جعفر طیار را که تحت تربیت خاندان اهل بیت بود به عنوان کنیز فروخت. بعضی از علویین به خریدار خبر دادند که این دختر از آل جعفر طیار است و کنیز نیست. خریدار اعلام آمادگی کرد به شرط (50) اینکه ثمن را به او برگردانند او را به ویش برگرداند و چنین شد.

!توبه جعفر کذاب؟

برخی بر این باورند که جعفر کذاب سرانجام موفق به توبه شد. تنها دلیلی که بر این مطلب ارائه داده اند این است که در توقیع شریف امام عصر، جعفر و فرزندش به برادر یوسف به (51) برادران یوسف تشبیه شده اند.

عین عبارت توقیع شریف خطاب به محمد بن عثمان عمری چنین است:

أما ما سألت من أمر المنكرين من أهل بيتنا و بنی عمنا...و من أنكرني فليس مني وسبيله (52). سبیل ابن نوح و أما سبیل عمی جعفر و ولده فسییل اخوه یوسف (علیه السلام) وجه استدلال آنها به این متن این است که امام عصر (علیه السلام) جعفر را به برادران یوسف تشبیه کردند و طبق آیات کریمه قرآن، برادران یوسف سرانجام موفق به توبه شدند (53).

اما به نظر می رسد این استدلال تمام نیست، زیرا ممکن است وجه شباهت در این حدیث، صرفاً، انحراف به جهت حسادت باشد. چنانچه در حدیثی که از امام زین العابدین نقل شد یکی از علل انحراف وی را حسادت دانستند. شاهد دیگر بر این مطلب این است که در روایتی که از امام عسکری نقل شد امام عسکری نسبت خود و جعفر را همان نسبت هابیل و قابیل دانستند و در روایت امام هادی نیز، جعفر به فرزند نوح تشبیه شده است. بنابراین توقیع شریف، دلالتی قطعی و حتی ظنی هم به موفق شدن جعفر به توبه ندارد، بلکه می توان گفت: مفاد مجموع روایاتی که در مذمت جعفر وجود دارد بیشتر موجب گمان به عدم موفقیت او به توبه می شود و الله العالم.

فرقه جعفریه

انحراف جعفر، به خود او و فرزندانش ختم نشد بلکه گروهی به عنوان پیروان او، او را جانشین امام هادی امام علی النقی و برخی او را جانشین امام حسن عسکری و گروهی او را امام بعد از برادرش محمد دانسته اند. این گروه، خود امام حسن عسکری و قائلین به امامت آن حضرت را کافر می دانند و می گویند: امام زمان، یعنی آخرین امام، جعفر است (54). و او را دارای فضائلی بیشتر از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می دانند.

علل انحراف

روایات مربوط به انحرافات جعفر به خوبی نشان می دهد علت اصلی انحرافات او، صفات رذیله ای از قبیل حسادت، دنیاطلبی و تمایلات او به لالابالیگیری و عیاشی بوده است و صفاتی از قبیل حماقت و کج فهمی - که در تاریخ به او نسبت داده شده و برخی از کارهای او دلالت بر وجود این صفات در او دارد - صفتی عمومی در همه خطاکاران است و قطعاً چنین نبوده است که این صفت منشأ اصلی خطاهای او باشد زیرا، اگر چنین بود هرگز نمی توانست بلافاصله پس از امام حسن عسکری، گروهی را به دور خود جمع کند تا جایی که حاضر باشند پشت سر او به نماز بر جنازه مقدس امام عسکری بایستند و خود همین مطلب نشان می دهد که او یا اصلاً تظاهر به فسق و شرابخواری نداشته یا فسق علنی او در جمع خاصی بوده است که در همین کارها با او ارتباط داشته اند.

مادر جعفر

ممکن است چنین تصور شود که انحراف وی به مادرش بر می گردد یعنی تفاوت مادر او با مادر امام حسن عسکری، چنین تفاوتی را میان دو فرزند امام هادی ایجاد کرده است یا، یکی از عوامل انحرافات وی بوده است. اما بعضی تصریح کرده اند که همه فرزندان امام (55) هادی که 5 یا 7 نفر بوده اند از یک کنیز بودند

شایان ذکر است از جمله فرزندان امام هادی، سید محمد است که دارای عظمت و جلال و مقام معنوی بسیار بالا و مورد احترام خاص پدرش امام هادی و برادرش امام عسکری (علیه السلام) بود و در زمان حیات امام هادی (علیه السلام) در گذشت (56) زیارتگاه ایشان مورد توجه شیعیان می باشد. و گروهی از فرقه جعفریه به امامت سید محمد، پس از امام (57) جواد (علیه السلام) و امامت جعفر پس از سید محمد قائل شدند

آنچه درباره جعفر گفته شد نشان می دهد که اگر همه عوامل هدایت برای کسی فراهم باشد اما عامل اصلی هدایت، که تصمیم و اراده خود را به دست هوای نفس و شهوات و لذات دنیا بدهد و صفات رذیله را از خود دفع نکند، حتی اگر فرزند امام، برادر امام و

عموی امام هم باشد، کار بجایی خواهد رسید که برای قتل امام و نابودی امام هم تلاش کند
و بجای امام معصوم، ادعای امامت می کند^۱

اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم) نویسنده : میرزا حسن ابوترابی